

چرا افغانستان یک کشور مستعمره - نیمه فئودالی است؟

در شرایط خاص و کنونی افغانستان، برداشت ناقص بسیاری از به اصطلاح کمونیست‌ها، از مسایل انقلاب در جامعه افغانستان و مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم، کار را به انحراف جدی کشانده و به تشتت و خرده کاری دامن زده است.

یک تعداد دچار دگماتیسم و خشک مغزی گردیده و عده‌ای دموکراتیسم را آن چنان مطلق نموده اند و اصلاً به کار سوسیالیستی بیگانه اند. اینان آن قدر به کار دموکراتیک بها می دهند که گوئی یک سازمان دموکراتیک خرده بورژوازی بیش نیستند. این اشخاص از کار سوسیالیستی و کمونیستی آن قدر گریزانند که دزد از محل دزدی خود. این افراد حتی به ایجاد حزب کمونیست در افغانستان معتقد نیستند و استدلال می کنند که شرایط برای ایجاد حزب کمونیست در افغانستان مساعد نیست. استدلال شان این است که این کشور ویران را باید امپریالیست‌ها آباد کنند و طبقه بورژوازی را رشد دهد تا زمینه برای ایجاد حزب کمونیست مهیا گردد.

«بگذار امپریالیست‌های اشغال‌گر افغانستان ویران را آباد نمایند و در این کشور عقب‌مانده سرمایه داری و طبقه کارگر را رشد و پرورش دهند و توام با آن دموکراسی را رایج سازند و سطح فرهنگی جامعه را ارتقا دهند. به این ترتیب برای کمونیست‌ها زمینه ایجاد حزب کمونیست و پیش‌برد مبارزات کمونیستی فراهم می‌گردد.» (دشنام‌نامه "حجت الاسلام" کمونیست، داروغه "جرگه مارکسیست - لنینیست‌ها" - تأکیدات همه‌جا از ماست)

بعضی‌ها معتقد اند که افغانستان تا هنوز در مراحل فئودالی و ماقبل فئودالی قرار دارد. و افغانستان کشوری نیمه فئودالی نیست. و بعضی‌ها - مانند چکاوک - به تجدید نظر در اصول مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم دست زده اند. این عده آن چنان به "سوسیالیسم تخیلی" و "کمونیسم تخیلی" خود غرق اند که در شرایط کنونی افغانستان غیر از "انقلاب کمونیستی" هیچ نوع انقلاب دیگری را قبول ندارند. اینان نه تنها که نقش دهقانان و بقیه طبقات زحمتکش را در انقلاب قبول ندارند، بلکه قهر انقلابی پرولتار علیه بورژوازی را نیز نفی می‌کنند. این عده از وجود فیزیکی فئودال و دهقان در افغانستان چشم پوشی می‌کنند و به غلط مرحله انقلاب دموکراتیک را مرحله "انقلاب کمونیستی" بیان می‌کنند.

یکی از مسایل بحث‌انگیز و مهم جنبش مائوئیستی افغانستان، در لحظه کنونی، "سوسیالیسم تخیلی" و "کمونیسم تخیلی" خرده بورژوازی و وظیفه و شکل برخورد مائوئیست‌ها نسبت به آن می‌باشد.

لازم می‌دانم که ابتدا روی جامعه افغانستان مکث نموده تا دیده شود که افغانستان در شرایط کنونی در کدام مراحل تاریخی قرار دارد و سپس تخیلات پوچ و بی‌معنای جناب چکاوک را در مورد جامعه افغانستان و انقلاب دموکراتیک نوین بررسی خواهیم نمود.

افغانستان کشوری است کوهستانی که مساحت آن 652854 کیلو متر مربع می‌باشد. در برخی مناطق 75 و در برخی مناطق 80 فیصد کوهستانی است. در حدود 2 الی 2/1 فیصد از مساحت کل کشور پوشش جنگلات است. یعنی 1200 000 (یک میلیون و دوصد هزار) هکتار زمین تا یک 000 1350 (یک میلیون سه صد و پنجاه هزار) هکتار زمین تحت پوشش جنگلات قرار دارد.

منابع تاریخی نشان داده که در سال 1970 میلادی (1349 خورشیدی) پوشش جنگلات حدود 4/5 فیصد بوده است، اما با شروع جنگ‌های تحمیلی اشغالگرانه، قطع درختان و تغییرات اقلیمی این رقم تا کنون به زیر دو فیصد کاهش یافته است.

پوشش کل آب‌های ایستاده در کشور حدود 2138 کیلو متر مربع بوده و این تقریباً 0/33 فیصد از مساحت کل کشور را شامل می‌شود. از این میزان نزدیک به 990 کیلو متر مربع از دوران گذشته به سایر کاربرها یعنی بیابان و زمین‌های بایر تبدیل شده است. برای معلومات بیشتر در این باره به وب‌سایت NDPI مراجعه نمایید.

آمار و ارقام نشان دهنده آن است که افغانستان دارای ظرفیت های نسبتاً خوب منابع آب، خاک و انرژی آبی است. و هم چنان از نگاه ظرفیت خاک، کشور نسبتاً غنی است.

«البته طبق ماستر پلان ملی آب کشور، مجموع ترسبات بارندگی سالانه‌ی آن حدود 164 میلیارد متر مکعب به اساس متوسط بارندگی سالانه 250 ملی متر می‌باشد؛ هم چنان افغانستان از نگاه ظرفیت خاک کشور نسبتاً غنی است که ساحات اراضی قابل زراعتی آن حدود هفت (7) میلیون هکتار زمین تعیین شده است. این در حالی است که ظرفیت تولید برق آبی رودخانه‌ی کشور به اساس ماستر پلان برق افغانستان بیست و سه هزار میگاوالت تثبیت گردیده است.» (انجنیر سلطان محمود محمودی - مدیریت منابع آبی افغانستان - سطح ملی - جلد اول - سال 1396 - صفحه 87 - 88)

اما طبقه حاکمه در طول تاریخ افغانستان هیچ توجهی به توسعه و مدیریت منابع آبی کشور نکرده و اکثریت عظیم آب‌های کشور هدر می‌رود. عدم مدیریت و بی کفایتی رژیم های ارتجاعی باعث آن گردیده که افغانستان نه تنها از لحاظ مواد غذایی، بل که از لحاظ انرژی برق هم به کشورهای همسایه وابسته گردد. هر گاه منابع آب کشور به صورت درست مدیریت گردد می‌تواند که نه تنها هفت میلیون هکتار زمین را آماده زرع نماید و مایحتاج اولیه مردم را مرفوع ساخته و برق مصرفی افغانستان را تأمین نماید، بل که محصولاتی برای صادر نمودن به خارج از کشور خواهد داشت و هم چنین می‌تواند مقدار برق تولید شده اضافی به دیگر کشورها صادر نماید. امروز در افغانستان پنج حوزه آبریز و 36 حوزه فرعی رودخانه‌ی وجود دارد. که از جمله این پنج حوزه، چهار حوزه آن فرامرزی است که به کشورهای همسایه جریان می‌یابد.

«قابل ذکر است که از جمله‌ی پنج حوزه‌ی آبریز افغانستان، چهار آن حوزه باز است که به ممالک همسایه و پائین آب جریان می‌یابد؛ از این جا می‌توان اهمیت استراتژیک آب شیرین کشور را درک کرد.» (انجنیر سلطان محمود محمودی - مدیریت جامع منابع آبی افغانستان - سطح ملی - جلد اول - تابستان 1396 خورشیدی - صفحه 20)

«از این جهت افغانستان به پنج حوزه‌ی آبریز و 36 حوزه‌های فرعی رودخانه‌ی تقسیم بندی گردیده که تا اکنون در پنج حوزه اصلی، پنج ریاست عمومی و در 35 حوزه فرعی، 35 ریاست حوزه‌ی فرعی رودخانه‌ی ایجاد و تقویت گردیده است.» (همان منبع - صفحه 26)

گر چه رژیم دست‌نشانده، اشغال‌گران امریکائی با تدوین "قانون اساسی" کذایی خود، معادن، و سایر منابع زیر زمینی - به شمول آب های زیر زمینی - را ملکیت دولت اعلان نمود و اعلان نمود که دولت باید آن‌ها را حفاظت نموده و به طرز درستی از آن استفاده به عمل آید. - ماده نهم قانون اساسی افغانستان - اما هیچ وقت دولت دست‌نشانده نه از آن‌ها حفاظت نمود و نه به طرز درستی از آن استفاده به عمل آمد. فقط و فقط همه در خدمت باند مافیا - که تحت حمایت امپریالیزم اشغالگر قرار داشت - قرار گرفت.

قانون اساسی تدوین شده توسط اشغالگران امپریالیست و رژیم پویشالی شان به خوبی بیان‌گر آنست که نه تنها از بورژوازی کمپرادور بوروکرات نمایندگی می‌کند، بل که نماینده تیپیک فئودالیزم در افغانستان است. زیرا در نظام‌های فئودالی در قاره اروپا، فئودال‌ها مالک کوه‌ها، جنگلات، آب‌ها، معادن... بوده اند. اما در قاره آسیا بر عکس دولت متمرکز سلطنت مطلقه آن را به مالکیت دولتی در آورد که تا کنون در افغانستان ما شاهد آن هستیم تمامی کوه‌ها، جنگلات، آب‌ها (چه سطحی و چه زیر زمینی) املاک دولتی است. علاوه بر آن دولت زمین‌های زیاد زراعتی (آبی و للمی) را نیز در اختیار خود دارد.

«... همانطوری که پیش‌تر گفتیم عده ای کثیری از زمین داران عرب در سر زمین ایران پدید آمدند. اراضی دولتی یا دیوانی، قسمت عظیمی از زمین ها را تشکیل می‌داد. روستائیان ساکن در این اراضی پشت اندر پشت، مزارعان و یا مستاجران آن زمین‌ها بودند. دولت بوسیله دست‌گاه مالی خویش مستقیماً از آنان بهره کشی می‌کرد. در عراق و خوزستان، و شاید برخی نواحی دیگر، اراضی دولتی از انواع اراضی وسیع تر بود.» (آلیا پاولویچ پتروشفسکی - اسلام در ایران - صفحه 44)

دولت فئودالی در کشورهای آسیایی بر خلاف کشورهای اروپایی به شکل دولت متمرکز سلطنت مطلقه نمایان می‌شود که شکل عمده استثمار دهقانان را مالکیت دولتی بر زمین تشکیل می‌دهد.

یکی از مهم‌ترین وجوه مشخصه نظام فئودالی شکل بهره کشی آنست. مارکس در جلد اول کاپیتال مبداء عوایدی که از مالکیت زمین ناشی می‌شود تشریح می‌کند و نشان می‌دهد که فئودالیزم به سه شکل از رعیت بهرمنند می‌گردد:

«1 - مرحله‌ای که عواید زمین به صورت کار(بیگاری) به مالک پرداخته می شود.

2 - مرحله ای که عواید به شکل محصول تحویل می گردد (بهره مالکان و تقسیم محصول)

3 - دوره ای که عواید زمین با پول پرداخت می شود(اجاره داری و مالیات های نقدی دهقانان به مالکین) « (کارل مارکس - کاپیتال - جلد اول - صفحه 42 - ترجمه

الف. الف - سال 1352)

«روی هم رفته دانشمندان شاخص های ذیل را به عنوان شیوه تولید فئودالی خاطر نشان ساخته اند:

1 - اقتصاد طبیعی (تولید به منظور مصرف نه تولید به منظور مبادله) تسلط دارد.

2 - زمین به عنوان عامل اصلی تولید، پایه اساسی تولید فئودالی است و بازده محصولات کشاورزی به سبب سطح نازل فن کشاورزی بسیار پائین است.

3 - تکنیک در وضع نازل و یک‌نواختی قرار دارد.

4 دهقان سرف(رعیت) به فئودال و زمین وابستگی دارد که شکلی از اجبار غیر اقتصادی است. یعنی دهقان مجبور است که در مکان مشخص و برای ارباب معینی کار کند و بهره مالکانه (کاری، جنسی، نقدی) به ارباب بپردازد.

در کشور ما و سرزمین های اسلامی شرق خلافت، وابستگی دهقان به ارباب و زمین بگونه «سرواژ وجود نداشته ولی ماهیتاً می توان گفت که وجود داشته و بخصوص این وابستگی یک وابستگی اقتصادی بوده، یعنی مقروض بودن دهقان از مالک، دهقان را قهراً وابسته زمین دار فئودال می ساخت.

تا آن جا که حق نقل و مکان را از دهقان سلب می کرد....» (محمد اعظم سیستانی - نظام بهره برداری از زمین در افغانستان - کابل 1362 - صفحه 4 - 5)

در زمان محمد و دوران قبل از فتوحات اعراب دو ریشه اصلی در اسلام وجود دارد: قرآن - سنت و حدیث. اما بعد از فتوحات اسلام و کشور گشایی اعراب چون این دو ریشه پاسخ گویی نیازمندی های زندگی جامعه فئودالی نبود به جعل احادیث پرداختند و چهار ریشه اصلی در اسلام بوجود آمد : قرآن - سنت حدیث - اجماع و قیاس. این تغییرات به وجود آمده از قرن دوم هجری یعنی قرن هشتم میلادی شروع گردید. به همین ترتیب هر قدر که جامعه فئودالی رشد نمود به همان میزان جعل احادیث بیشتر گردید. این جعل احادیث در جامعه فئودالی در حال تکوین اهمیت حیاتی داشت و فقها تلاش می نمودند که در نظر توده ها آن را موازین سیستم اقتصادی فئودالی را مذهبی و گفته های محمد جلوه دهند. همین اکنون هم همین کار را می کنند. بعد از رشد و نمو جامعه فئودالی اسلام در خدمت فئودالیزم گرفت و تا همین اکنون در خدمت فئودالیزم و بورژوازی دارد. اسلام سه نوع مالکیت اراضی را قبول دارد: 1 - اراضی دولتی (مالکیت دولتی) - 2 - اراضی وقفی - 3 اراضی شخصی. در افغانستان کنونی این سه نوع مالکیت هم وجود دارد. هر عصر دارای ویژگی های خاص خود است. یکی از ویژگی های خاص فئودالی مالکیت سه گانه فوق الذکر می باشد. ویژگی های دیگر فئودالی گرفتن بهره مالکانه از اراضی است. گرفتن بهره مالکانه به اشکال کار اجباری (بیگاری)، جنسی و نقدی است. یکی دیگر از ویژگی فئودالیزم اراضی شرطی (اقطاع) است.

اقطاع عبارت از قطعات زمینی است که دولت از اراضی دولتی جدا نموده و به خدمت گذاران خود اعطا می نماید. هر گاه هرات، فراه و نیمروز را در نظر بگیرد، سرتاسر مرز ایران پشتون ها توسط دولت های وقت جا به جا شده و قسمت عمده زمین های دولتی در اختیار پشتون ها قرار گرفته است. ما در افغانستان شاهد این ویژگی ها بوده و هستیم.

در فقه حنفی یا فقه اهل سنت که در حقیقت در خدمت فئودالیزم قرار داشته و دارد، علاوه بر بهره مالکانه مالیات های دولتی دیگری را نیز بر مردم تحمیل نمود که عبارتند از : 1 - زکات - 2 - مالیات ارضی یا خراج - 3 - عشر - 4 جزیه که فقط از اهل ذمه گرفته می شود. 5 - خمس. امروز در افغانستان این مطلب به وضوح مشاهده می گردد.

ویژگی‌های که در فوق ذکر گردید، ویژگی‌های خاص عصر فنودالیزم را به نمایش می‌گذارد. ما این ویژگی را در افغانستان به خوبی مشاهده کرده می‌توانیم.

مرحله سوم دوره فنودالی مرحله گردش پول است. در درون جامعه فنودالی تجار و بازرگانان از یک طرف و از طرف دیگر صنعتگران و پیشه‌وران نطفه‌های بورژوازی را در دل خود پرورش می‌دادند. در درون جامعه فنودالی پیدایش شهرها و بانک‌ها نمودی از رشد بورژوازی را در درون جامعه به نمایش می‌گذاشت. گردش پول در جامعه فنودالی زمینه رشد بیشتر سرمایه‌داری را فراهم نمود و اساسی را پی‌ریزی نمود که منجر به فروپاشی فنودالیزم و حاکمیت بورژوازی گردید. طبق این ویژگی و رشد بورژوازی به عنوان بورژوازی بوروکرات و به میان آمدن طبقه کارگر، در زمان صدارت داودخان، جامعه افغانستان از مناسبات فنودالی به مناسبات نیمه فنودالی تغییر نمود. گرچه که اشغال‌گران امپریالیست نیروهای نظامی خود را از افغانستان بیرون نمودند، اما تا هنوز "پیمان استراتژیک"، "توافق‌نامه امنیتی" و «اعلامیه مشترک بین جمهوری اسلامی افغانستان و ارتش امریکا» پا بر جاست و فضای هوایی کشور هم در اختیار امپریالیزم امریکا قرار دارد. امپریالیزم امریکا بعد از خروج نیروهایش از افغانستان، می‌خواهد که کشور را به شیوه دوران امپریالیزم انگلیس کنترل نماید.

بنا به دلایلی که فوقاً بیان گردید حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان جامعه افغانستان را یک جامعه مستعمره - نیمه فنودالی می‌شناسد.

مردم افغانستان شاهد و گواه آن است که بعد از تدوین "قانون اساسی"، رژیم دست‌نشانده نه خواست و نه هم توانست که از یک سو آب سطحی کشور را کنترل و مدیریت نماید تا به کشورهای هم‌جوار هدر نرود و از سوی دیگر نه خواست و نه توانست که در داخل کشور آب را به صورت عادلانه توزیع نماید. از معادن نباید سخنی گفت، زیرا اکثریت معادن توسط اشغال‌گران امریکایی و انگلیستی به غارت برده شد و تعدادی از معادن را باند مافیا به طور خود سر استخراج نمودند.

امارت اسلامی قرون وسطایی طالبان هم نمی‌تواند بهتر از رژیم دست‌نشانده کُزی و غنی عمل نمایند، آن‌ها هرگز نمی‌توانند که معضل زمین و آب را به نفع دهقانان حل و فصل نمایند.

معضل آب و زمین، یک معضل بزرگ در افغانستان کنونی است. معضل آب و زمین به نفع دهقانان فقط با انقلاب دموکراتیک نوین می‌تواند حل گردد. زیرا در آن جامعه کیفیت قوانین و مقررات - در مورد حل معضل زمین و آب به نفع دهقانان - به صفت پایه اصلی ادارات رول بسی مهمی را بازی می‌کند. و به صورت درست، اصولی و عادلانه به مرحله اجرا گذاشته می‌شود. و زمینه توسعه اقتصادی و به خصوص اقتصاد کشاورزی فراهم می‌گردد.

امروز در افغانستان دهقانان کم زمین و متوسط از بحران و کمبود آب با چگونگی مدیریت آب ارتباط مستقیم دارد. از آن جایی که طبقه حاکمه ارتجاعی متشکل از فنودالان و بورژوازی کمپرادور است. بناءً نمی‌خواهد که بحران آب را به نفع دهقانان حل و فصل نماید. بناءً ماده نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان روی کاغذ باقی ماند. یا اجرا نگردید و یا اگر در کدام جای اجرا شده بسیار ضعیف و آنهم به نفع مالکان ارضی بزرگ بوده است. در رژیم امارت اسلامی که قانون اساسی وجود ندارد، تمام موارد بر مبنای فقهی حل و فصل می‌گردد. در فقه اسلامی اصلاً هیچ گونه مواردی در باره توزیع آب و زمین به نفع دهقانان وجود ندارد. املاک فنودالی را خدا دادی می‌داند و هر گونه تعرض به آن را سرکشی از قانون شرعی و سزوار مجازات دانسته می‌داند. تا زمانی که منابع آبی کشور به صورت درست و اصولی مدیریت و به صورت عادلانه توزیع نگردد، امکان ندارد که بهبودی در زندگی دهقانان و بقیه توده‌های ستم‌دیده به وجود آید.

رژیم‌های ارتجاعی فاسد اصلاً نه توجه به کمبود زیربنای منابع آب‌های سطحی نمودند و نه هم توجه به منابع آب‌های زیر زمینی. به همین ملحوظ است که حد اقل استفاده از آب‌های سطحی در داخل کشور صورت می‌گردد و حد اکثر استفاده را از این منابع آبی کشورهای همسایه می‌نماید.

«... از مجموع ظرفیت سالانه منابع آب‌های سطحی کشور که مقدار آن در سال‌های نورمال آبی به 23، 49 میلیارد متر مکعب بالغ می‌گردد؛ که از جمله 21،68 متر مکعب آن در بخش‌های زراعت و مال‌داری، آب آشامیدنی و صنعت که حاوی 44 درصد می‌گردد به مصرف رسیده و متباقی 27،55

وضعیت آب های زیر زمینی بدتر از وضعیت آب های سطحی کشور است. عدم نظارت دولت بر منابع آب و به خصوص آب های زیر زمینی باعث گردیده که مالکان ارضی به شکل بی رویه به حفر چاه های عمیق پرداخته و بپردازند. این عمل کرد مالکان ارضی باعث آن شده که سطح آب های زیر زمینی کاملاً پائین آید. این وضعیت اثر ناگوار نه تنها روی دهقانان فقیر و متوسط گذاشته، بل که تمامی مردم رنج کشیده افغانستان را نیز متأثر نموده است. تمام چاه های آب آشامیدنی در سرتاسر افغانستان به شمول کاریزها خشک گردیده است. اکثریت مطلق مردم توان کندن چاه برمه را برای مصارف آب آشامیدنی را ندارند.

«تطبیق ضعیف قانون آب و مقررات در این رابطه سبب گردیده است تا شرکت های خصوصی بدون کدام مطالعات هایدرو جیالوژیکی قبلی و اخذ جواز فعالیت به حفر چاه های عمیق خود سر مباردورت ورزیده که این خود باعث خشک شدن منابع آب های زیر زمینی مانند؛ چاه های آب آشامیدنی مردم، چشمه ها و کاریزها گردیده است.» (انجنیر سلطان محمود محمودی - مدیریت جامعه منابع آبی افغانستان - سطح ملی - جلد اول - سال 1396 خورشیدی - صفحه 97)

یک مسأله در این جا از دید انجنیر سلطان محمودی پنهان مانده و یا این که نخواستہ آن را توضیح دهد، این است که طبقه حاکمه نماینده بورژوازی کمپرادور و فئودالان است. بدین ملحوظ، قانون و مقررات آب یا تطبیق نمی شود و یا به شکل کاملاً ضعیف آن تطبیق می گردد. زیرا تطبیق و مدیریت صحیح، درست و اصولی قوانین آب منافع فئودالان را ضربه می زند و دولت اصلاً حاضر به چنین کاری نیست.

امروز امپریالیزم امریکا و متحدینش در اعماق افغانستان نفوذ کرده و آن را به مستعمره خود تبدیل نموده اند. - با روی کار آوردن دو باره طالبان این شیوه استعماری دقیقاً همان شیوه مستعمراتی دوران انگلیس در افغانستان خواهد بود - در افغانستان کنونی این اشغالگران اند که بورژوازی خود را در کنار نیمه فئودالیزم رشد می دهد، و دیکتاتوری اعمال شده در افغانستان در حقیقت دیکتاتوری بورژوازی اشغالگران است.

امروز امپریالیزم برای حفظ بقای خود به مستعمرات و نیمه مستعمرات ضرورت دارد و به همین ملحوظ در این کشورها مجبور است که بقایای کهن را مورد حمایت قرار دهد. یا به عبارت دیگر بر بعضی بقایای کهن تکیه نماید. بناءً هر گز به هیچ یک از این کشورها اجازه نمی دهد که چیزی مانند جامعه سرمایه داری معاصر بر قرار نمایند. لذا این جوامع حالت مستعمراتی - نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی خود را حفظ خواهد نمود.

همان طوری که بیان گردید دیکتاتوری که امروز به شنیع ترین وجهی در افغانستان اعمال می گردد، در حقیقت دیکتاتوری مستعمراتی - نیمه فئودالی است، نه چیز دیگر.

جای گرفتن احزاب جهادی در جبهه امپریالیزم دیگر کهنه شده است و جای گرفتن جناب چکاوک در این جبهه از نوع جدید است که با نوع کهنه فرق دارد. زیرا احزاب جهادی با هم نوایی کامل و بدون پرده پوشی محموله ارتجاعی خود را زیر نام "جامعه جهانی"، "سازمان ملل متحد"، "حقوق بشر" و "شریعت اسلامی" حمل می نمایند، اما جناب چکاوک و شرکاء با تئوریزه نمودن افکار بورژوائی در ظاهر ستم امپریالیستی را رد می کنند، اما آنچه موعظه می کنند افکار و عقاید بورژوازی است که با کلمات به ظاهر فریبنده پوشانیده شده است. هر کس که می خواهد به دار و دسته او به پیوندد آزاد است، ولی در این صورت آیا سرائیدن نغمه هایی مانند این که در افغانستان کنونی «نه فئودالی وجود دارد و نه دهقان، شهرها تهی از کارخانه و کارگر است و بورژوازی ملی 4 دهه است که از میان رفته» شرم آور نخواهد بود؟ آیا با وجود این که موجودیت عینی تمام طبقات انکار می گردد، سرائیدن نغمه "انقلاب کمونیستی" شرم آورتر نخواهد بود؟ آیا طبقات اجتماعی افغانستان را به چنین شکلی بیان کردن، ابتذالات نخواهد بود؟

هدف اصلی جناب چکاوک و شرکاء این است که هر گونه انقلابی را از ریشه و اساس بر اندازند، و علیه انقلاب پی گیر دموکراتیک نوین مبارزه کنند و بالاخره افکار عمومی را برای تسلیم شدن در برابر بورژوازی اشغالگر آماده و مهیا سازند. امپریالیزم این وضعیت را از روی نقشه ایجاد کرده است، زیرا اشغال گران در ظرف بیست سال به خوبی دریافتند که افغانستان را تنها با نیروی نظامی نمی توان به اسارت در آورد، و آن گاه به حمله سیاسی و تطمیع اقتصادی پرداختند. حمله سیاسی برای آنست تا یک عده از روشنفکران خرده بورژوا را به خدمت به گمارند و از این طریق نسل جوان و مردمان کشور را بفریبند و به تشتت ایدئولوژیک - سیاسی دامن زنند. تطمیع اقتصادی شان عبارت از ایجاد هم آهنگی میان ادارات دولتی و موسسات

صنعتی است. ادرات دولتی که در دست باند مافیای و قرون وسطایی قرار دارد با اخذ سالیانه بیش از ده میلیارد دالر امریکایی با حفظ "توافقتنامه استراتژیک" و "توافق نامه امنیتی" و هم چنین حفظ اعلامیه‌یی که در زمان "توافق نامه دوحه" میان دولت دست‌نشانده غنی و وزارت دفاع امریکا بسته شده بود، کشور را در حالت مستعمراتی آن پذیرفتند و حاضر گردیدند که این توافقات را اجرا نمایند. از سوی دیگر بسیاری از سرمایه داران بی وجدان تمام اصول اخلاقی را زیر پا نموده، فقط سود را می‌بینند و اشتیاق فراوانی به این کار دارند، حاضر شدند تا همه چیز را به پای منافع بورژوازی انحصاری اشغال‌گران فدا سازند.

ایدئولوگ های بورژوازی از این که مردم داغ خائن به ملت را بر پیشانی شان حک نکنند، گرد هم جمع شدند و تصمیم گرفتند تا محموله بورژوائی خود را زیر نام "کمونیسم" حمل نمایند و از این طریق افکار عمومی را برای نابود کردن انقلاب آماده نمایند. این افراد عبارت از کسانی اند که آگاهانه و یا غیر آگاهانه اجیر شده تا با قلم فرسایی سر و صدا راه اندازند و بی ملاحظه به جنبش کمونیستی بین المللی و به خصوص جنبش کمونیستی افغانستان ضربه وارد نمایند. بدین سان بنجل‌های از انبان خود در آورده و «تئوری انقلاب واحد» («انقلاب کمونیستی») را سر دهند و افسانه‌های که گویا انقلاب دموکراتیک نوین متناسب با شرایط افغانستان نیست، علیه مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم وارد مبارزه شوند. هدف شان این است، کسانی که از لحاظ سیاسی هنوز نمی‌دانند که در دنیا چه می‌گذرد و نسل جوانی که هنوز به اصول مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم دسترسی پیدا نکرده اند فریب دهند و بدین گونه آن‌ها را در جبهه سرمایه داری انحصاری سوق دهند و منافع قاطبه زحمت‌کشان را در بست به بورژوازی انحصاری بفروشد. این عمل کرد جناب چکاوک تدارک ایدئولوژیک و زمینه سازی افکار عمومی قبل از تسلیم شدن به بورژوازی انحصاری است. این آقا با قیافه جدی «تئوری انقلاب واحد»، «انقلاب کمونیستی» را پیش می‌کشد و به این طریق با کمونیسم و احزاب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) به مبارزه بر می‌خیزد. طرح «تئوری انقلاب واحد» در حقیقت تئوری اعراض از انقلاب است. این است کنه مطلب طرح شده توسط جناب چکاوک.

این چنین نظریاتی مانند نظریات جناب چکاوک که مراحل انقلاب را با هم مخلوط می‌کند، و از کوششی که در شرایط کنونی افغانستان در برابر وظیفه و رسالتی که لازم است انجام داده شود، می‌کاهد، این گونه نظریات بی نهایت زیان‌بخش و در جهت ضد انقلاب قرار دارد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با وضوح بیان می‌دارد که انقلاب افغانستان دو مرحله‌ای است، مرحله نخست شرایط مرحله دوم را فراهم می‌سازد و هر دو مرحله با هم متصل است. بنا به قول مائوتسه دون «این است تئوری مارکسیستی تکامل انقلاب» این ادعا که «انقلاب دموکراتیک نوین به گذشته تعلق دارد، نه به حال» زیرا «نه فئودالیزم و دهقانی در افغانستان وجود دارد، و نه بورژوازی و کارگری در شهرها» و فقط می‌توان با «یک انقلاب کمونیستی» همه بشریت را از جور و ستم نجات داد، یک پندار واهی، سوسیالیسم و کمونیسم واهی است که برای کمونیست‌های واقعی (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) قابل قبول نیست. و فقط بورژوازی از آن استقبال خواهد نمود.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اساسنامه اش به صورت درست و اصولی برنامه حد اقل و حد اکثرش را بیان نموده است. همه کسانی که به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم آشنائی داشته باشد به خوبی درک می‌کند که برنامه حداقل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان انقلاب دموکراتیک نوین و استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا و برنامه حد اکثر آن انقلاب سوسیالیستی و رسیدن به جامعه کمونیستی است. هر دو جز (انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی) یک ارگانیک را تشکیل می‌دهند و به وسیله تمام سیستم ایدئولوژیک کمونیستی هدایت می‌شود. آیا کمال بی عقلی نیست که دیوانه وار فریاد بر می‌آورند که «دوره انقلاب دموکراتیک نوین سپری شده و متعلق به گذشته است و هیچ کاربردی در افغانستان ندارد و فقط می‌توان با «یک جهش» به کمونیسم رسید»؟

توصیه ما به جناب چکاوک این است که اگر نمی‌خواهد که در مرداب رویزیونیسم به غلظد، بهتر است که از تخیل بیرون آمده و از تحریف آثار و مبارزه علیه کمونیسم زیر نام کمونیسم به پرهیزد، زحمت را به خود بدهد و حد اقل در مورد چند شهر، روستا و ولسوالی تحقیق کند. این توصیه صمیمانه ما به تمام "قهرمانان" ضد کمونیسم است. این یگانه راهی است که می‌توانند خود را از منجلاب نجات دهند.

جناب چکاوک یاوه سرایی خود را این گونه آغاز می‌نماید و از بیان این یاوه سرایی به زعم خود این نتیجه را می‌گیرد که «دوران انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان سپری شده است.» به این یاوه سرایی توجه نمائید:

«افغانستان کنونی نه شرایط زمانی شوروی قبل از انقلاب بلشویکی را دارد و نه هم شرایط اجتماعی اقتصادی اش شبیه پیش از انقلاب خلق چین است. تدارک انقلاب دموکراتیک نوین در دوره سلطنت ظاهر شاه، جمهوری داودخان و پیش از کودتای سوسیال امپریالیستی هفت ثور 1357 امکان پذیر بود. در آن زمان از نظر فیزیکی تا اندازه هنوز روابط فئودالی در روستاها وجود داشت، دهقانان استثمار میشدند و تحت ستم فئودالان قرار داشتند.» (ناصر چکاوک - نقد برنامه حکما - صفحه 21)

ما شرایط اجتماعی - اقتصادی افغانستان را با دوران روسیه قبل از انقلاب اکتبر و شرایط اقتصادی - اجتماعی چین قبل از انقلاب 1949 را به طور مفصل در قسمت دوم همین کتاب با هم مقایسه نموده و پیرامون آن صحبت نمودیم نیاز به صحبت دیگری ندارد. اما وقتی چکاوک می گوید که: «در آن زمان از نظر فیزیکی تا اندازه هنوز روابط فئودالی در روستاها وجود داشت، دهقانان استثمار میشدند و تحت ستم فئودالان قرار داشتند.» بدین معنا است که در افغانستان کنونی «از نظر فیزیکی حتی روابط فئودالی در روستاها»ی افغانستان هم وجود ندارد و دهقانان هم «تحت ستم فئودالان قرار» ندارند!! و از این ستم آزاد گردیده اند!! این صحبت به هیچ چیز، جز یک یاوه سرایی پوچ و بی معنا نمی ماند. چرا جناب چکاوک این قدر هذیان می گوید به دلیل این که او معتقد است که «روستاها تهی از فئودال و دهقان کلاسیک است، شهرها تهی از کارخانه و کارگر است، بورژوازی ملی چهار دهه است که وجود ندارد.» (چکاوک - نقد برنامه حکما - صفحه 34)

هر فردی که الفبای مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم را بدانند، با نیشخند زهر آگین از جناب چکاوک خواهد پرسید: کشوری که «روستاهاش تهی از فئودال و دهقان کلاسیک» باشد و «شهرهایش تهی از کارخانه و کارگر و بورژوازی ملی چهار دهه» قبل از نابود گردیده باشد، شیوه تولیدی چنین کشوری برچه پایه ای استوار است و دارای چه نوع "نیروی تولیدی" است؟ چه عقایدی بر جامعه افغانستان حاکم؟ افغانستان دارای چه نوع سیاست و فرهنگ است؟ جناب چکاوک که هر قدر بر مغزش فشار وارد کند پاسخی به این سوال داده نمی تواند. زیرا مائوئیسم تاریخی دوران حیات اجتماعی انسان ها را به پنج دور تقسیم می کند: جامعه اشتراکی اولیه - برده داری - فئودالی - بورژوازی و سوسیالیسم.

یکی از مهم ترین تز اصلی مائوئیسم تاریخی که توسط مارکس و انگلس بنیان گذاشته شد، نقش قاطع تولید مادی در زندگی جامعه در تمام وجوه آنست، که آن را به صورت همه جانبه در ایدئولوژی آلمانی بسط و توسعه دادند. مارکس و انگلس در ایدئولوژی آلمانی به طور دقیق نشان دادند که عامل تعیین کننده یک جامعه معین شیوه تولید آنست. جناب چکاوک با بیان این مطلب که «روستاها تهی از فئودال و دهقانان کلاسیک اند و شهرها تهی از کارگر و کارخانه و بورژوازی ملی چهار دهه است که نابود شده» در جهت مقابل تز اصلی مارکس و انگلس قرار گرفته و هر گاه بخواهیم صحبت چکاوک را به صورت ساده تر بیان کنیم این معنا می دهد که در افغانستان شیوه تولید معین وجود ندارد، هر گاه در یک جامعه شیوه تولید معین وجود نداشته باشد، پس در آن جامعه، نه تولید وسایل معیشت، نه تولید نیازها، و نه هم تولید روابط اجتماعی و نه هم تولید آگاهی وجود دارد؟!

در ایدئولوژی آلمانی، مارکس و انگلس مراحل اساسی تکامل تاریخی را بر اساس تکامل نیروهای تولیدی بیان می کند. مارکس و انگلس در این کتاب به صورت صریح بیان می کنند که در هر مرحله از تقسیم کار یک شکل مالکیت نیز همراه است. «گذار از روابط تاریخی ابتدائی به مرحله بعدی تکامل اجتماعی، تحت تأثیر مستقیم تکامل نیروهای تولیدی و تقسیم کار، یعنی از طریق گذار از تقسیم ابتدائی و طبیعی کار به تقسیم کار به شکلی که متضمن تقسیم جامعه به طبقات است، صورت می پذیرد، این گذار، گذار از یک جامعه ماقبل طبقاتی به جامعه طبقاتی است.» (ایدئولوژی آلمانی - مقدمه

- صفحه 9)

جناب چکاوک با نفی مناسبات تولید و نیروهای مولده در افغانستان به طور کل مراحل تکامل تاریخی را نفی می کند. مگر جناب چکاوک این را درک نکرده که با تشریح مناسبات تولیدی می توان روابط اجتماعی، ساخت طبقاتی جامعه، هم بستگی بین افراد، طبقات و جامعه را تشریح نمود.

در هر یک از این مراحل تاریخی یک شیوه خاص تولید، یا مرحله صنعتی، همیشه با شیوه خاصی از هم کاری، یا مرحله اجتماعی همراه است و این شیوه هم کاری خود یک "نیروی تولیدی" است. هر دوره مشخص دارای یک نوع سیاست و فرهنگ خود است:

«در هر دوره‌ای، عقاید طبقه حاکمه، عقاید حاکم است! یعنی طبقه‌ای که نیروی مادی حاکم در جامعه است، در عین حال نیروی فکری حاکم نیز هست. طبقه‌ای که وسایل تولید مادی را در اختیار دارد، وسایل ذهنی را نیز کنترل می‌کند، به طوری که عقاید آن کسانی که فاقد وسایل تولید ذهنی هستند در مجموع تابع آن است. عقاید حاکم چیزی بیش از بیان آرمان مناسبات مسلط مادی، مناسبات مسلط مادی‌یی که به عنوان عقاید گرفته می‌شوند و در نتیجه بیان آرمانی مناسباتی که یک طبقه را طبقه حاکم می‌سازد و در نتیجه عقاید و پندارهای لازم برای استیلای آن را نیز به وجود می‌آورد، نیست. افرادی که طبقه حاکمه را تشکیل می‌دهند، علاوه بر چیزهای دیگر آگاهی نیز دارند و بنا براین می‌اندیشند از این رو مادامی که به عنوان یک طبقه حکومت می‌کنند و گستره و حدود و ثغور یک دوره تاریخی را تعیین می‌کنند، این کار را در طیف کامل آن انجام می‌دهند...»

(مارکس - انگلس - ایدئولوژی آلمانی - صفحه 57 - ترجمه: زوبین قهرمان - تأکید از من است)

جناب چکاوک در شرایط خاص افغانستان هیچ مرحله خاص تولیدی را در نظر ندارد. او به این شکل می‌خواهد که عقاید حاکم در افغانستان را جدا از مناسبات تولیدی تشریح نماید. او با بیان مطلب فوق الذکر می‌خواهد بگوید که همه عقاید و مفاهیم جداگانه و مستقل «اشکال خود سامانی» مفهوم تکامل تاریخی اند.

«با جدا شدن عقاید حاکم از افراد حاکمه، و بیش از همه، از مناسبات حاصل از یک مرحله مفروض شیوه تولید، و این نتیجه گیری که تاریخ همیشه تحت نفوذ عقاید است، می‌توان به آسانی از عقاید گوناگون «عقیده اعلی» اندیشه و جز آن را به عنوان عقیده مسلط تاریخ انتزاع کرد و بدین گونه همه این عقاید و مفاهیم جداگانه و مستقل را به عنوان «اشکال خود سامانی» مفهوم تکامل یابنده تاریخ، تلقی نمود.» (مارکس و انگلس - ایدئولوژی آلمانی - صفحه

60 - 59 - ترجمه: زوبین قهرمان)

وقتی جناب چکاوک می‌گوید «روستاها تهی از فئودال و دهقان کلاسیک است، شهرها تهی از کارخانه و کارگر است، بورژوازی ملی چهار دهه است که وجود ندارد»، با این حکم خود، او عقاید طبقه حاکمه را از مناسبات تولیدی یک مرحله خاص جدا می‌نماید. و عقاید و مفاهیم را جدا از این مناسبات بررسی می‌کند. این شیوه بررسی ایده‌آلیستی است.

هر جامعه در هر مرحله از تکامل تاریخی خود، دارای اقتصاد، سیاست و فرهنگ خاص خود است. فرهنگ هر کشور انعکاس دهنده سیاست و اقتصاد همان جامعه را از لحاظ ایدئولوژیک نشان می‌دهد. به هیچ وجه فرهنگ بورژوازی انعکاس دهنده سیاست و اقتصاد فئودالی از لحاظ ایدئولوژیک نیست و بر عکس. هر گاه کسی چنین استدلال نماید به معنای آن است که حماقت سیاسی خود را به نمایش گذاشته است.

هر گاه «روستاها تهی از فئودال و دهقان کلاسیک است، شهرها تهی از کارخانه و کارگر است، بورژوازی ملی چهار دهه است که وجود ندارد»، پس مناسبات تولیدی چگونه است؟ این جامعه دارای چه نوع اقتصاد، سیاست و فرهنگی است؟

جناب چکاوک در صفحه 13 نقد برنامه حکما می‌نویسد که: «احزاب ارتجاعی افغانستان حافظ مناسبات سرمایه داری اند.» حال این سوال پیش می‌آید که جناب چکاوک روی کدام صحبتش استوار است؟ طوری که معلوم می‌شود روی هیچ کدام استوار نیست. خود او در توهم زندگی می‌کند و نمی‌داند که چه می‌گوید. زیرا اگر بداند چنین هذیانی را سرهم بندی نمی‌کند. آیا می‌توان جامعه‌ای را سراغ گرفت که در آن بورژوازی وجود داشته باشد، اما «شهرها تهی از کارخانه و کارگر» باشد؟ آیا یک پدیده می‌تواند بدون جهات متضاد خود موجودیت داشته باشد؟ هر پدیده حاوی تضاد است. یک جهت تضاد بدون جهت دیگر نمی‌تواند وجود داشته باشد.

بناءً «احزاب ارتجاعی افغانستان» در شرایط کنونی «حافظ مناسبات» مستعمراتی - نیمه فئودالی اند. نه «حافظ مناسبات سرمایه داری». همان طوری که بیان گردید در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، در کشورهای تحت سلطه، بورژوازی برای استحاله فئودالیسم تلاش می‌نماید و او را در قدرت سیاسی شریک می‌سازد. لذا اقتصاد کشورهای تحت سلطه یا اقتصاد مستعمراتی - نیمه فئودالی است و یا اقتصاد نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی است. افغانستان کنونی دارای یک اقتصاد مستعمراتی - نیمه فئودالی است. ایدئولوژی این اقتصاد بر جامعه حاکم است. به همین ترتیب دارای یک سیاست مستعمراتی - نیمه فئودالی است که در جهت تحکیم سلطه امپریالیستی و فئودالی بکار افتاده است.

در افغانستان کنونی یک فرهنگ مستعمراتی وجود دارد که سلطه امپریالیستی را در زمینه های سیاسی و اقتصادی انعکاس می دهد. این فرهنگ نه تنها توسط سازمان های مربوط به امپریالیست ها، بل که توسط عده ای از سیاسیون "چپ" زیر نام "کمونیسم" و "انقلاب کمونیستی" بی شرمانه تبلیغ می گردد. تمامی فرهنگ های اسارت بار در افغانستان در این مقوله می گنجد. در افغانستان علاوه بر فرهنگ امپریالیستی یک فرهنگ نیمه فئودالی نیز وجود دارد که انعکاس اقتصاد و سیاست نیمه فئودالی است. تمامی باندهای ارتجاعی از احزاب ارتجاعی جهادی - طالبی گرفته تا باندهای به اصطلاح تکنوکرات غربی مانند کرزی - غنی و دار و دسته های شان این افکار کهنه و فرتوت را تبلیغ می نمایند و با افکار نوین و انقلابی به مبارزه بر می خیزند، نمایندگان فرهنگ نیمه فئودالی اند... فرهنگ امپریالیستی و فرهنگ نیمه فئودالی در پیوند تنگاتنگ با هم قرار دارند و اتحاد نا مقدس را باهم بسته اند و تعهد بسته اند که با هر گونه افکار انقلابی و نوین مبارزه نمایند. وظیفه و رسالت همه نیروهای انقلابی - ملی و دموکرات است که علیه این فرهنگ به مبارزه بر خیزند و برای از پا در آوردن آن تلاش نمایند. زیرا بدون انهدام این فرهنگ ارتجاعی نمی توان فرهنگ نوین را بنیان نهاد.

این را یک شاگرد مدرسه ای که در افغانستان زندگی می کند به خوبی می داند که در افغانستان هم فئودال وجود دارد و هم دهقان. و هم بورژوازی وجود دارد و هم کارگر، و دهات افغانستان تا هنوز پُر از دهقانان است. و در شهرک های صنعتی ده ها هزار کارگر مصروف کارند. برای این که مطلب را بهتر توضیح داده باشیم به آمار ارقام رسمی احصائیه نفوس مرکزی افغانستان در سال 1398-1397 خورشیدی مراجعه می کنیم تا تثبیت گردد که جناب چکاوک در عالم تخیل زندگی می کند.

«ولایت بادغیس در سمت شمال غرب افغانستان موقعیت دارد... نفوس این ولایت نظر به ارقام ارائه شده از سوی اداره احصائیه مرکزی افغانستان در سال 1397 خورشیدی به 530574 نفر جمعیت می رسد. شامل اقوام مختلف (ایماق، پشتون، هزاره، تاجیک، ازبک، سادات، ترکمن، مغول، شیعه، بلوچ و غیره) می باشد که اضافه از 3 درصد در شهر و متباقی در دهات زندگی می کنند. 51 درصد جمعیت را مردان و 49 درصد آن را زنان تشکیل می دهد و در حدود 80 درصد مردم بادغیس به زراعت و مالداری مشغول اند.» (پرو فایل ولایت بادغیس - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت بادغیس -

حمل 1398 خورشیدی - صفحه 7)

«... آماری که احصائیه مرکزی توسط راه اندازی یک سروی همگانی در سال 1396 انجام داده نفوس مجموعی ولایت بغلان را 943394 وانمود نموده... گفتنی است که 75 درصد مردم این ولایت در روستاها و 25 درصد دیگر آن در شهرها ساکن اند.» (پرو فایل ولایت بغلان - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست

اقتصاد ولایت بغلان - حمل 1398 - صفحه 12)

پرو فایل اقتصادی - اجتماعی ولایت بغلان

بر آورد نفوس ساکن در ولایت بغلان به تفریق واحد اداری ،شهری ،دهاتی و جنسیت سال ۱۳۹۶										
ردیف	اسم واحد اداری	مجموعه شهری و دهاتی			شهری			دهاتی		
		مرد	زن	مرد و زن	مرد	زن	مرد و زن	مرد	زن	مرد و زن
	مجموع	۳۰۱,۸۳۸	۱۸۸,۱۷۵	۴۹۰,۰۱۳	۱۸۸,۱۷۵	۱۸۸,۱۷۵	۳۷۶,۳۵۰	۱۸۸,۱۷۵	۱۸۸,۱۷۵	۳۷۶,۳۵۰
۱	پنجشیر	۱۳۸,۸۵۰	۸۵,۱۱۱	۲۲۳,۹۶۱	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲
۲	دهنه نوری	۱۳۸,۸۵۰	۸۵,۱۱۱	۲۲۳,۹۶۱	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲
۳	دوشی	۱۳۸,۸۵۰	۸۵,۱۱۱	۲۲۳,۹۶۱	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲
۴	نهرین	۱۳۸,۸۵۰	۸۵,۱۱۱	۲۲۳,۹۶۱	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲
۵	بغلان جدید	۱۳۸,۸۵۰	۸۵,۱۱۱	۲۲۳,۹۶۱	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲
۶	خنجان	۱۳۸,۸۵۰	۸۵,۱۱۱	۲۲۳,۹۶۱	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲
۷	اندراب	۱۳۸,۸۵۰	۸۵,۱۱۱	۲۲۳,۹۶۱	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲
۸	ده صلاح	۱۳۸,۸۵۰	۸۵,۱۱۱	۲۲۳,۹۶۱	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲	۸۵,۱۱۱	۸۵,۱۱۱	۱۷۰,۲۲۲

«در ولایت فراه 543237 نفر زندگی می‌کنند که 278365 نفر آن مرد و 543237 نفر آن زن می‌باشد که 40757 نفر (مرد و زن) در شهرها و به تعداد

502480 نفر (مرد و زن) آن در دهات زندگی می‌نمایند.» (پروفايل ولایت فراه - چشم انداز انكشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت فراه - سال 1398 - صفحه 15)

هر گاه نفوس شهری و روستائی فراه را بر حسی فیصدی حساب کنیم، 7,5 درصد آن در شهرها و 92,5 درصد آن در دهات زندگی می‌کنند.

هر گاه پروفايل ولایت غور را از نظر بگذرانیم در جدول احصائیه - صفحه 12 این پروفايل نفوس مجموعی این ولایت 738224 نفر و نفوس دهاتی

730994 نفر و نفوس شهرها 7730 نفر نشان داده شده است. هر گاه نفوس شهری و دهاتی بر اساس فیصدی سنجیده شود نفوس شهری بیش از یک

فیصد و نفوس دهاتی کمتر از 99 فیصد می‌گردد. حال جدول احصائیه نفوس غور را مرور می‌کنیم:

معلومات دیموکرافی (نفوس) شهر و دهاتی

جدول ۱: نفوس - ولایت غور سال ۱۳۹۷^۱

نام ولسوالی	شهری			دهاتی			مجموع
	مرد	زنان	کلی	مرد	زنان	کلی	
فیروزکوه	۷۷۳۰	۳۸۶۶	۳۸۶۴	۷۱۲۵۳	۶۹۲۵۱	۱۴۰۵۰۴	۱۴۸۲۳۴
دولینه				۲۰۰۲۸	۱۹۳۶۴	۳۹۳۹۲	۳۹۳۹۲
دولتیار				۱۷۹۷۴	۱۷۶۹۸	۳۵۶۷۲	۳۵۶۷۲
چهارصده				۱۵۲۷۸	۱۴۶۲۰	۲۹۸۹۸	۲۹۸۹۸
پسابند				۵۳۰۲۳	۵۰۵۲۷	۱۰۳۵۵۰	۱۰۳۵۵۰
شهرک				۳۳۷۶۵	۳۱۵۴۶	۶۵۳۱۱	۶۵۳۱۱
لعل و سرچنگل				۶۱۶۲۵	۶۰۶۶۰	۱۲۲۲۸۵	۱۲۲۲۸۵
تیوره				۵۱۷۳۹	۴۸۰۸۹	۹۹۸۲۸	۹۹۸۲۸
تولک				۲۹۰۱۵	۲۷۱۸۷	۵۶۲۰۲	۵۶۲۰۲
ساغر				۱۹۶۴۲	۱۸۲۱۰	۳۷۸۵۲	۳۷۸۵۲
مجموع	۷۷۳۰	۳۸۶۶	۳۸۶۴	۳۷۳۳۴۲	۳۵۷۱۵۲	۷۳۰۴۹۴	۷۳۸۲۲۴

به همین ترتیب هر گاه به صفحه 23 پروفايل ولایت فاریاب نظر اندازیم به صورت واضح در جدول احصائیه نفوس این ولایت مجموع نفوس این

ولایت 1069335 نفر مردن و زن که از جمله 10739 نفر مرد و زن در شهرها و 890026 نفر مرد و زن در دهات زندگی می‌کنند. فیصد این نسبت

عبارت است از: 10 فیصد شهری و 90 فیصد دهاتی

«مجموع نفوس دهاتی و شهری ولایت غزنی به تعداد (1270192) نفر می‌باشد.

نفوس شهری : 63294 نفر

نفوس دهاتی : 1206898 نفر

نفوس کوچی‌ها : در فصل تابستان از (64000 - 65000) کوچی به این ولایت می‌آیند» (پروفايل ولایت غزنی - چشم انداز انكشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت غزنی -

حمل 1398 - صفحه 9)

هر گاه به خواهیم نفوس شهری و دهاتی ولایت غزنی را بر اساس فیصدی سنجش نماییم، فیصدی نفوس شهری 5,2 و فیصدی نفوس دهاتی 94,8

خواهد شد. «در ولایت غزنی به شکل مستقیم و غیر مستقیم 80 فیصد مردم در سکتور زراعت مصروف اند» (همان منبع - صفحه 34)

اینک پروفایل احصائیه نفوس پنج ولایت بزرگ افغانستان (کابل، هرات، بلخ، قندهار و ننگرهار) را بررسی می‌نمائیم و بعد پروفایل ولایتی را بررسی خواهیم نمود که نفوس شهری شان یا صفر است و یا کمتر از 5 فیصد.

«نفوس مجموعی کابل 4679686 نفر می‌باشد که از جمله 3984343 نفر در شهرها سکونت دارند و به تعداد 695305 نفر زندگی روستائی دارند.»

(پروفایل ولایت کابل - چشم انداز: انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت کابل - حمل 1398 - صفحه 26)

این آمار داده شده مشخص کننده آنست که از مجموع نفوس کابل، 80,4 فیصد در شهرها و 19,6 فیصد در روستا زندگی می‌کنند.

«هرات یکی از ولایات بزرگ و پر نفوس کشور عزیز ماست که از نظر مساحت دومین ولایت شمرده می‌شود، حسب آمار و ارقام ارائه شده از جانب احصائیه مرکزی در سال 1397 مجموع نفوس هرات (2050514) نفر می‌باشد. هم زمان مبتنی بر آمار موجود در ریاست کوچی‌ها حدود (700000) نفر کوچی در ولایت هرات وجود دارد. اما آمار به باور بعضی تحلیل گران، هرات به دلیل داشتن معارف نزدیک به یک میلیون نفوس به احتمال زیاد حدود چهار میلیون نفر را در خود گنجانیده است:»

نفوس هرات به تفکیک شهری و روستایی	
روستایی	شهری
۱۴۳۶۵۷۰	۶۱۳۹۴۴

(پروفایل ولایت هرات - چشم انداز: انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت هرات - حمل 1398 - صفحه 12)

طبق جدول ارائه شده فیصدی نفوس شهری و روستائی در ولایت هرات عبارت است از: 42 فیصد شهری و 58 فیصد روستائی.

«نفوس ولایت بلخ بر اساس معلومات احصائیه مرکز کشور در سال 1386 هـ ش 1382155 نفر تخمین شده که از جمله 37,6 فیصد آن نفوس شهری،

و 62,4 فیصد نفوس دهاتی می باشد.» (پروفایل ولایت بلخ - چشم انداز: انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت بلخ - حمل 1398 - صفحه 13)

با تأسف که در پروفایل قندهار نفوس شهری و دهاتی مشخص نیست و فقط مجموع نفوس شهر قندهار را طبق احصائیه مرکزی کشور چنین بیان کرده است:

«دکندهار عامی روغتیا ریاست د احصایی لمنخی دکندهار ولایت نفوس دوه میلیونه شپږ لکه اويا زره یو سل او یو څلوېښت تنه (۲۶۷۴۱۴۱) ښول دی سوی، همدا رنگه دیونیمه دفتر ۲۰۱۳ میلادی کال داحصایی له مخی دکندهار ولایت کلیوالی نفوس دیار لس لکه نه شپته زره او دوه سوه تنه ښودلسوی دی (۱۳۶۹۲۰۰) او همدارنگه دکندها ښاروالی د احصایی لمنخی دکندهار ښار نفوس څوارلس لکه اته اتیا زره تنه (۱۴۸۸۰۰۰) ښودل سوی دیچ چی پر اساس دکندهار ولایت ټول ښاری او کلیوالی نفوس دوه میلیونه، اته لکه، اوه پنځوس زره او دوه سوه تنه (۲۸۵۷۲۰۰) شودل

سوی دی» (دکندهار دعامی پروفایل - اقتصادی او ټولنیزی پر اختیا ته یوه کتنه - دکندهار ولایت د اقتصاد ریاست - وری ۱۳۹۸ - پانی ۱۰)

باید گفت که ولایت کندهار از جمله شهرهای بزرگ افغانستان به شمار میرود، به احتمال قوی که نفوس شهری آن از نفوس شهری هرات بیشتر باشد. اگر بیشتر نباشد به هیچ وجه کمتر از آن نیست.

در پروفایل ولایتی ننگرهار در یک جدول مجموع نفوس این ولایت 1573973 نفر یاد گردیده است که از جمله 244972 نفر در شهر زندگی می‌کنند

و تعداد 1329001 نفر زندگی روستائی دارند.» (پروفایل ولایتی ننگرهار - صفحه 13)

د ننگرهار ولايت د ميشتو وگړو اټکل د اداري واحد، ښاري، کليوالي او جنس په توپير ۱۳۹۷ کال

شماره	اداري واحد	جنس	ټول ښاري او کليوالي			ښاري			کليوالي		
			دواړه	نارینه	ښځينه	دواړه	نارینه	ښځينه	دواړه	نارینه	ښځينه
۰	مجموع/ ټول	۱۵۰'۲	۱۵۷۳۹۷۳	۸۰۶۹۸۸	۷۶۶۹۸۵	۲۴۴۹۷۲	۱۲۴۳۹۲	۱۲۰۵۸۰	۱۳۲۹۰۰۱	۶۸۲۵۹۶	۶۴۶۴۰۵
۱	د ولايت مرکز (جلال اباد)	۱۰۳'۲	۲۳۹۹۶۸	۱۲۱۸۵۷	۱۱۸۱۱۱	۲۳۹۹۶۸	۱۲۱۸۵۷	۱۱۸۱۱۱	-	-	-
۲	بېسود	۱۰۴'۲	۱۱۹۸۷۱	۶۱۱۳۷	۵۸۷۳۴	-	-	-	۱۱۹۸۷۱	۶۱۱۳۷	۵۸۷۳۴
۳	سرخړود	۱۰۷'۲	۱۲۷۰۶۱	۶۴۷۴۴	۶۱۳۱۷	-	-	-	۱۲۷۰۶۱	۶۵۷۴۴	۶۱۳۱۷
۴	چپرهار	۱۰۴'۵	۶۳۵۹۳	۳۲۴۹۹	۳۱۰۹۴	-	-	-	۶۳۵۹۳	۳۲۴۹۹	۳۱۰۹۴
۵	کامه	۱۰۶'۰	۸۱۰۷۱	۴۱۷۱۲	۳۹۳۵۹	-	-	-	۸۱۰۷۱	۴۱۷۱۲	۳۹۳۵۹
۶	کوز کنړ	۱۰۷'۱	۵۸۰۱۴	۲۰۰۰۸	۲۸۰۰۶	-	-	-	۵۸۰۱۴	۳۰۰۰۸	۲۸۰۰۶
۷	رودات	۱۰۶'۶	۷۲۸۹۰	۳۷۶۰۴	۳۵۲۸۶	-	-	-	۷۲۸۹۰	۳۷۶۰۴	۳۵۲۸۶
۸	خوگيانې	۱۰۶'۴	۱۳۷۷۶۷	۷۱۰۱۸	۶۶۷۴۹	۵۰۰۴	۲۵۳۵	۲۴۶۹	۱۳۲۷۶۳	۶۸۴۸۳	۶۴۲۸۰

۹	بتي کوټ	۱۰۴'۷	۷۹۸۳۲	۴۰۸۴۲	۳۸۹۹۰	-	-	-	۷۹۸۳۲	۴۰۸۴۲	۳۸۹۹۰
۱۰	ده بالا	۱۰۶'۴	۴۲۵۱۹	۲۱۹۱۴	۲۰۶۰۵	-	-	-	۴۲۵۱۹	۲۱۹۱۴	۲۰۶۰۵
۱۱	پچيراگام	۱۰۶'۷	۴۴۸۷۴	۲۳۱۶۰	۲۱۷۱۴	-	-	-	۴۴۸۷۴	۲۳۱۶۰	۲۱۷۱۴
۱۲	دره نور	۱۰۵	۴۲۵۱۹	۲۱۷۹۰	۲۰۷۲۹	-	-	-	۴۲۵۱۹	۲۱۷۹۰	۲۰۷۲۹
۱۳	کوټ	۱۰۳	۵۴۹۱۶	۲۷۸۹۲	۲۷۰۲۴	-	-	-	۵۴۹۱۶	۲۷۸۹۲	۲۷۰۲۴
۱۴	گوشته	۱۰۴	۲۸۷۶۰	۱۴۶۹۳	۱۴۰۶۷	-	-	-	۲۸۷۶۰	۱۴۶۹۳	۱۴۰۶۷
۱۵	اچين	۱۰۵	۱۰۵۷۴۰	۵۴۰۴۰	۵۱۷۰۰	-	-	-	۱۰۵۷۴۰	۵۴۰۴۰	۵۱۷۰۰
۱۶	شينواری	۱۰۵	۶۳۲۲۱	۳۲۳۷۴	۳۰۸۴۷	-	-	-	۶۳۲۲۱	۳۲۳۷۴	۳۰۸۴۷
۱۷	مهمند دره	۱۰۶	۴۷۳۵۴	۲۴۴۰۶	۲۲۹۴۸	-	-	-	۴۷۳۵۴	۲۴۴۰۶	۲۲۹۴۸
۱۸	لعل پور	۱۰۶	۲۱۵۷۰	۱۱۰۸۲	۱۰۴۸۸	-	-	-	۲۱۵۷۰	۱۱۰۸۲	۱۰۴۸۸
۱۹	شيرزاد	۱۰۵	۶۹۹۱۵	۳۵۷۳۶	۳۴۱۷۹	-	-	-	۶۹۹۱۵	۳۵۷۳۶	۳۴۱۷۹
۲۰	نازيان	۱۰۹	۱۵۴۹۶	۸۰۹۴	۷۴۰۲	-	-	-	۱۵۴۹۶	۸۰۹۴	۷۴۰۲
۲۱	حصارك	۱۰۶	۳۲۴۷۸	۱۶۶۸۵	۱۵۷۹۳	-	-	-	۳۲۴۷۸	۱۶۶۸۵	۱۵۷۹۳

۲۲	در بابا	۱۰۷	۲۴۵۴۴	۱۲۷۰۱	۱۱۸۴۳	-	-	-	۲۴۵۴۴	۱۲۷۰۱	۱۱۸۴۳
----	---------	-----	-------	-------	-------	---	---	---	-------	-------	-------

«مجموع نفوس ولايت بدخشان 998560 نفر که 100٪ نفوس ولايت را تشكيل می دهد

نفوس شهري 49928 نفر که 5٪ نفوس ولايت را تشكيل می دهد

نفوس دهاتي 948632 نفر که 95٪ نفوس ولايت را تشكيل می دهد. (پروفايل ولايت بدخشان - چشم انداز انكشاف اقتصادي و اجتماعي - رياست اقتصاد ولايت

بدخشان - حمل 1398 - صفحه 12)

«ولايت پنجشير به نسبت كوهستاني بودنش نفوس شهري ندارد و به اساس آمار ارائه شده از طرف ادارات ملل متحد نفوس پنجشير به تعداد 447837

تن زن و مرد تخمين شده است» (پروفايل ولايت پنجشير - چشم انداز انكشاف اقتصادي و اجتماعي - رياست اقتصاد پنجشير - حمل 1398 - صفحه 11)

«د لغمان ولايت داحصايي آمريت د ۱۳۵۸ كال داحصايي په اساس ټول ټال ۵۴۰۱ تن په ښار كې ژوند كوي چي ددي جملې څخه ۲۸۰۳ تنه نارينه او ۲۶۰۷ تنه ښځينه په ښار كې ژوند كوي، بر عكس په لغمان ولايت كې ۲۳۴۰۸۹ نارينه او ۲۳۰۸۵۳ ښځينه په كليو كې ژوندي كوي» (د لغمان ولايتي پروفایل - اقتصادي او ټولنيزي پر اختيا ته يوه كتنه - د لغمان ولايت د اقتصاد رياست - وري ۱۳۹۸ - پاني ۱۱)

هر گاه نفوس شهري و دهاتي ولايت لغمان را بر اساس فيصدي در نظر بگيريم در حدود 1,1 فيصد نفوس اين ولايت در شهرها و 98,9 فيصد نفوس در دهات زندگي مي كنند.

«د میدان وردكو د ټول وگړو شمير په ۱۳۹۶ كښي ۶۱۵۹۹۲ تنه اټكل شوي... هم دارنگه د ۱۳۹۶ كال كښي د ميشتو وگړو له جملې څخه ۶۱۲۷۴۶ تنه (۹۹,۵ سلنه) كليوالي او ۳۲۴۶ تنه (۰,۵ سلنه) ښاري وگړي جوړوي» (ميدان ورك ولايتي پروفایل - اقتصادي او ټولنيزي پر اختيا ته يوه كتنه - د میدان وردك ولايت د اقتصاد

رياست - وري ۱۳۹۸ - پاني ۱۰)

«دولایت ټول وگړي: (۴۶۵۷۰۷) تنه دی

ښار وگړي: (۱۴۶۰۸) تنه دی، چي ددی ولایت دټولو وگړو (۳۱,۵٪) سلنه تشکیلوي

کلیوال وگړي: (۴۵۱۰۹۹) تنه دی، چي دولایت دټولو وگړو (۶۹٪) سلنه تشکیلوي

کوچی وگړو: (۲۰۳۶) تنه دی، چي دولایت دټولو وگړو (۰,۴٪) سلنه تشکیلوي» (کونړو ولايتي پروفایل - اقتصادي او ټولنيزي پر اختيا ته يوه كتنه - د کونړو ولايت د اقتصاد رياست - وري ۱۳۹۸

- پاني ۱۱)

نفوس عمومی ولایت زابل 314325 نفر که از جمله 160438 نفر در شهرها و 31477 نفر آن در دهات زندگی می کنند» فیصدي آن را می توان از جدول صفحه 10 پروفایل ولایتی زابل به خوبی مشاهده نمود.

شماره	د اداري واحد نوم	د کلو او ښاري اوسيدونکيو شمير			د ښار داوسيدونکيو شمير			د کليو د اوسيدونکي شمير		
		دواړه جنسونه	نارينه	ښځينه	دواړه جنسونه	نارينه	ښځينه	دواړه جنسونه	نارينه	ښځينه
۱	مرکز کلات	۳۷۶۴۰	۱۹۲۳۷	۱۸۴۰۳	۱۲۸۴۸	۶۵۳۷	۶۳۱۱	۲۴۷۹۲	۱۲۷۰۰	۱۲۰۹۲
۲	شاه جوی	۶۱۶۰۹	۳۱۷۵۱	۲۹۸۵۸				۶۱۶۰۹	۳۱۷۵۱	۲۹۸۵۸
۳	شهرصفا	۱۸۰۹۸	۹۳۳۹	۸۷۵۹				۱۸۰۹۸	۹۳۳۹	۸۷۵۹
۴	شینکي	۲۴۷۹۳	۱۲۸۲۵	۱۱۹۶۸				۲۴۷۹۳	۱۲۸۲۵	۱۱۹۶۸
۵	نوبهار	۱۹۸۳۴	۱۰۰۸۶	۹۷۴۸				۱۹۸۳۴	۱۰۰۸۶	۹۷۴۸
۶	انغر	۹۱۷۳	۴۷۳۱	۴۴۴۲				۹۱۷۳	۴۷۳۱	۴۴۴۲
۷	شملزایی	۲۷۲۷۲	۱۲۸۲۵	۱۱۹۶۸				۲۷۲۳۶	۱۴۱۵۹	۱۳۰۷۷
۸	میزانه	۱۴۵۰۴	۷۴۷۱	۷۰۳۳				۱۴۵۰۴	۷۴۷۱	۷۰۳۳
۹	ارغنداب	۳۴۴۶۲	۱۷۸۰۶	۱۶۶۵۶				۳۴۴۶۲	۱۷۸۰۶	۱۶۶۵۶
۱۰	دایچوپان	۴۱۵۲۸	۲۱۲۹۳	۲۰۲۳۵				۴۱۵۲۸	۲۱۲۹۳	۲۰۲۳۵
۱۱	خاک افغان	۲۵۴۱۲	۱۳۰۷۴	۱۲۳۳۸				۲۵۴۱۲	۱۳۰۷۴	۱۲۳۳۸
ټول:		۳۱۴۳۲۵	۱۶۰۳۸	۱۵۱۴۰	۱۶۸۴۱			۳۰۱۳۷	۱۵۵۳۵	۱۰۸۱۳۱

«دمركزي احصايي داداري د ۱۳۹۷ د معلوماتو په اساس دهلمند ولايت ټول نفوس ۱۳۹۵۵۱۴ اټكل شوي... چي (۹۵۶۷۷) يي ښاري او

(۱۲۹۹۸۳۷) په گليوالي سيمو كې ژوند كوي» (دهلمند ولايت پروفایل - اقتصادي او ټولنيزي پر اختيا ته يوه كتنه - د هلمند ولايت د اقتصاد رياست - وري ۱۳۹۸ - پاني ۲۰)

فیصدی نفوس شهری و دهاتی ولایت هلمند عبارت است از: نفوس شهری 6,71 فیصد و نفوس دهاتی 93,29 فیصد.

«جمعیت ولایت جوزجان بر اساس معلومات اداره ملی احصائیه و معلوماتی تعداد 579833 نفر در سال 1397 تخمین گردیده است.... از مجموع نفوس این ولایت 126626 نفر شهر نشین و 453207 نفر روستانشین هستند.» (پروفایل ولایت جوزجان - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت جوزجان - حمل 1398 - صفحه 12)

فیصدی نفوس شهری و دهاتی ولایت جوزجان از روی آمار داده شده قرار ذیل است: 21,8 فیصد نفوس در شهرها و 72,2 فیصد در روستاها زندگی می کنند.

« ولایت کندوز بیش از (1049249)نفر جمعیت دارد.... در حدود 74 فیصد نفوس ولایت کندز در روستاها زندگی می کنند، در حالی که 26 فیصد دیگر در شهرها زندگی دارند.... مردم ولایت کندوز زراعت پیشه بوده که حدود بیش از 80 فیصد مردم به زراعت و مالداری مصروف اند.» (پروفایل ولایت کندوز - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت کندوز - صفحه 9)

«نفوس شهری ولایت نیمروز بالغ بر 27230 تخمین گردیده و نفوس دهاتی بالغ بر 140633 تخمین گردیده است.» (پروفایل ولایت نیمروز - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت نیمروز - صفحه 10)

هر گاه احصائیه نفوس ولایت نیمروز را بر اساس فیصدی به سنجیم، در حدود 16 فیصد نفوس در شهرها و 84 فیصد نفوس در دهات زندگی می نمایند.

عمومي نفوس/وگړي:

د نفوس په هکله مالومات:

نفوس يي مرکزي احصايي ادارې ارقامو پر اساس (۱۵۸۲۱۱) او د واکسينو ادارې د سروې په اساس (۲۷۷۷۵۷) تنه اټکل شوی دی.

- دولایت ټول وگړي: (۱۵۸۲۱۱) تنه دي :
- ښاري وگړي (۰) تنه دي ، چې د ولایت د ټولو وگړو (۰ %) سلنه تشکیلوي.
- کلیوال وگړي (۱۵۸۲۱۱) تنه دي ، چې دولایت د ټولو وگړو (۱۰۰ %) سلنه تشکیلوي.

(د نورستان ولایت پروفایل - اقتصادی او ټولنیزې پراختیا ته یوه کتنه - د نورستان ولایت د اقتصاد ریاست - وری ۱۳۹۸ - پاڼی ۱۳)

«نفوس این ولایت به اساس سالنامه اداره ملی احصائیه سال 1397 به تعداد (420964) نفر می باشد.» (پروفایل ولایت ارزگان - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت ارزگان - صفحه 11)

طبق آماری که در جدول همین صفحه از مجموع نفوس شهری و دهاتی داده شده از مجموع نفوس این ولایت 15381 نفر در شهرها 405646 نفر در روستاها زندگی می کنند. نفوس شهری حدود 30,6 و نفوس دهاتی حدود 69,4 فیصد را تشکیل می دهد.

« دپکتیا ټول نفوس دمرکزی احصایی د ادارې خوا دهیواد د نفوس د بر آورد پر اساس د ۱۳۹۷ کال په اوږدوکی (۵۹۰۶۸۸) تنه تخمین شوی دی،چی له هغی جملی څخه یی ښاری نفوس (۲۶۹۸۳) تنه او کلیوال نفوس (۵۶۳۶۸۵)تنه دی.» (دپکتیا ولایت پروفایل - اقتصادی او ټولنیزې پراختیا ته یوه کتنه - د پکتیا ولایت د اقتصاد ریاست - وری ۱۳۹۸ - پاڼی ۸)

هر گاه مجموع نفوس شهری و دهاتی را بر اساس فیصدی در نظر بگیریم، در حدود 4,6 فیصد در شهرها و 95,4 فیصد آن در دهات زندگی می نمایند.

«به اساس معلومات اداره احصائيه مركزى مجموع نفوس ولايت سمنگان در سال 1397 به تعداد 415343 نفر تعيين گردیده است... هم چنان از مجموع نفوس ولايت 92٪ آن در دهات، ولسوالی ها و مناطق دور دست زندگى می نمایند و تنها 8٪ آن ها در شهرها زیست دارند.» (پروفايل ولايت سمنگان - چشم انداز انكشاف اقتصادى و اجتماعى - رياست اقتصاد ولايت سمنگان - صفحه 11)

«... نفوس ولايت سرپل به 1766000 نفر می رسد... از مجموع جمعيت 8٪ شهری و 92٪ آن دهاتى می باشند.» (پروفايل ولايت سرپل - چشم انداز انكشاف اقتصادى و اجتماعى - رياست اقتصاد سرپل - صفحه 10)

نفوس مجموعى ولايت تخار 1538852 نفر می باشد - صفحه 26 پروفايل ولايت - «... در حال حاضر نفوس شهر تالقان به بیش از 100000 تن می رسد که در شش ناحیه تقسیم گردیده اند.» (پروفايل ولايت تخار - چشم انداز انكشاف اقتصادى و اجتماعى - رياست اقتصاد ولايت تخار - سال 1398 - صفحه 69)

هر گاه بخواهیم که فیصدی نفوس شهری و دهاتى این ولايت را سنجش کنیم. 6,5٪ مردم تخار در شهرها و 93,5٪ شان در دهات زندگى می نمایند. تمام كسانى که همین فعلاً در افغانستان زندگى می کنند و یا كسانى که حد اقل پنج الی شش سال قبل کشور را ترک نموده به خوبى می دانند که آمار و ارقام احصائيه مركزى نفوس، در مورد روستائیان دقیق نیست. زیرا اکثریت زنان روستائى تذکره نفوس ندارند، اما زنان شهری دارای تذکره نفوس اند. بدین اساس فیصد نفوس در روستاهای افغانستان نسبت به آن چه که احصائيه نفوس مركزى افغانستان ارائه نموده بیشتر است. با سرازير شدن موج مهاجرين به افغانستان آمار و ارقام در روستاها از این هم بالاتر رفته است.

کوچى ها را هم که 4,8٪ فیصد نفوس کشور را تشکیل می دهد باید آن ها را در جمع روستائیان به حساب آورد، زیرا آن ها همیشه در اطراف روستاها و دشت های سوزان زندگى را سپرى می نماید و رنج و دردى بی شماری را در طول دوران حیات خود کشیده اند. آن ها در انقلاب دموکراتیک نوین بهترین متحد دهقانان و پرولتاریا خواهند بود.

آمار و ارقامى که در فوق ارائه گردید نشان دهنده آن است که در بعضى ولايات نفوس شهری را صفر فیصد نشان داده و در بسيارى از ولايات - به استثنای چند ولايت بزرگ کشور- بیش از 90٪ در روستا زندگى را سپرى می نمایند. هر گاه بخواهیم که اوسط عمومى نفوس دهاتى را بررسى کنیم، طبق این آمار و ارقام بیش از 75٪ نفوس کشور همین اکنون دردهات زندگى می کنند.

در قسمت مقایسه افغانستان با روسیه قبل از انقلاب اکتبر با اسناد نشان دادم که در روسیه مانوفاكتورهای غول پیکرى وجود داشت و حتى در دهات دور افتاده فابریکاتى وجود داشت که 5 تا ده هزار کارگر در آن ها کار می کردند. یا به عبارت دیگر اقتصاد زراعتى روسیه تا حدودى پرولتریزه شده بود، اما در افغانستان کنونى حتى از وجود مانوفاكتورهای عظیم در شهرک های صنعتى خبرى نیست، حتى فابریکاتى که 5 الی ده هزار کارگر را جلب نموده باشد بوجود نیامده است. در شهرک های صنعتى افغانستان فابریکات خورد و بزرى وجود دارد که بعضى از آن ها در حدود دو الی سه هزار نفر را جذب نموده است. اما در دهات افغانستان اصلاً از موجودیت فابریکات کوچک هم خبرى نیست. زراعت افغانستان تا کنون به شیوه سنتى پیش برده می شود. حتى در کابل که بیش از 80 فیصد مردم در شهرها زندگى می کنند، هنوز از مدرنیزه شدن کشاورزى خبرى نیست:

«دکابل ولايت بزرگرانو په قديمی سیستم څارویو ته خوراک برابر وی لو کوم نوی سیستم ورته نه ایجاد شوی، د کابل ولايت دکرنی ریاست په سطحه د میر بچه کوټ په ولسوالی یوه دنباتاتو د تحقیقاتی فارم جور سوی دی سو تر اوسه په کار شروع نه دی کړی ولی د مرکز په په ۱۴ ولسوالی کی نمایشی قطعات دپلان سره سم جور پړی» (د کابل ولايت پروفايل - اقتصادى او تولیزي پر اختیا ته یوه کتنه - دکابل ولايت داقتصاد ریاست - وری ۱۳۹۸ - پانی ۹۲ - تاکیدیي زمونږ دی)

زمانى که در مرکز یک کشور دهقانان به سیستم قدیمى کار کنند و از مدرنیزه خبرى نباشد، وقتى در مرکز کشور فقط یک فارم تحقیقاتى در یکى از ولسوالی هایش جور شده باشد و تا حال نتوانسته به فعالیت شروع کند، جای تأسف است که یک نفر نام "پژوهشگر" را روی خود مانده، بدون این که کوچک ترین زحمت پژوهش را به خود بدهد، چشم خود را بسته و دهان باز نموده و می گوید که «تدارک انقلاب دموکراتیک نوین در دوره سلطنت ظاهر شاه، جمهورى داودخان و پیش از کودتای سوسیال امپریالیستى هفت ثور 1357 امکان پذیر بود. در آن زمان از نظر فیزیکی تا اندازه هنوز روابط فئودالى در روستاها وجود داشت، دهقانان استثمار میشدند و تحت ستم فئودالان قرار داشتند.» و به این ترتیب «روابط فئودالى» در

دهات را انکار نموده و از «استثمار دهقانان و ستم فئودالی» چشم پوشی نماید. برای این که خواننده بداند که جناب چکاوک اصلاً بویی از مناسبات تولید افغانستان نبرده و هیچ درکی از وضعیت طبقاتی افغانستان ندارد، به آمار و ارقام مستند زمین داری در افغانستان مراجعه می‌نمائیم.

قبلاً بیان نمودم که افغانستان از نگاه ظرفیت خاک کشور نسبتاً غنی است که ساحات اراضی قابل زراعتی آن حدود هفت (7) میلیون هکتار زمین تعیین شده است. این کشور دارای پنج حوزه آبریز می‌باشد که چهار حوزه آن باز است و به ممالک هم‌سایه و پائین آب جریان می‌یابد. ظرفیت منابع آب‌های سطحی افغانستان را نشان دادیم که از جمله 23، 49 میلیارد آب سطحی کشور فقط 21،68 متر مکعب آن در بخش‌های زراعت و مال‌داری، آب آشامیدنی به مصرف می‌رسد و 27،55 میلیارد متر مکعب مقدار کمی در داخل کشور ضایع می‌گردد و بیش‌تر آن به خارج از کشور جریان می‌یابد. یعنی بیش از 55٪ آب‌های سطحی کشور ضایع می‌گردد. این را نیز خاطر نشان ساختیم که هر گاه آب‌های کشور به صورت درست مدیریت گردد تمامی زمین‌های زراعتی (7 میلیون هکتار) تحت کشت قرار می‌گیرد. حال آمار ارقام کشاورزی را از پروفایل ولایات افغانستان در این‌جا ذکر می‌نمایم.

«دکابل ولایت 34200 هکتار ځمکه په میوه لرونکي او نورو ونو پوښل شوی ده. په دی ولایت بزرگرانوته ذخیری، شنی خونی، سری خونی، اصلاح شوی تخمونواو کیمیاوی سرو کمکونو شوی دی. د کابل ولایت کی ۴۵۹۸۳ هکتاره ځمکه للمی او خړوبه ده» (دکابل ولایت پروفایل - اقتصادی او ټولنیز پراختیا ته یوه

کننه - د کابل ولایت د اقتصاد ریاست - پانی ۹۲)

«در ولایت پنجشیر مجموع زمین‌های زراعتی آبی و للمی قابل کشت به مساحت 9730 هکتار می‌باشد که از آن جمله 108 هکتار آن للمی و 9622 هکتار آن آبی است» (پروفایل ولایت پنجشیر - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت پنجشیر - صفحه 19)

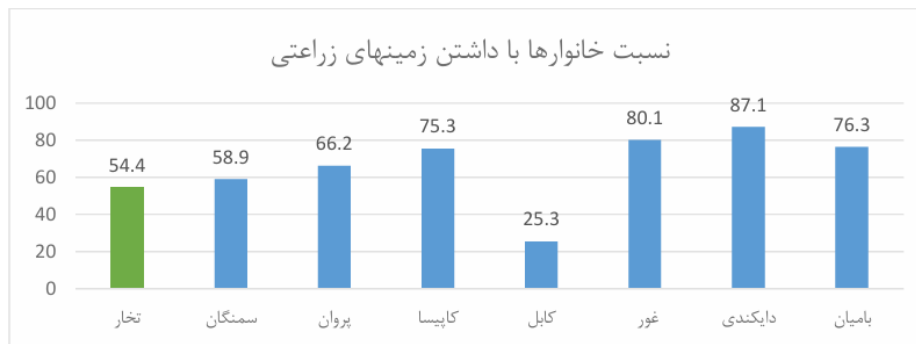
در این پروفایل ازدیاد زمین‌های قابل کشت و هم چنین ازدیاد محصولات را در پنج سال آینده چنین پیش بینی شده است:

«آبیاری در پنج سال آینده افزایش زمین‌های آبیاری شده از 2،45 میلیون هکتار به 2،70 میلیون هکتار خواهد رسید، توجه دراز مدت بالای افزایش سطح زمین‌های قابل آبیاری تا سال 2025 به 3،1 میلیون هکتار خواهد رسید که بالای سطح زندگی 650000 خانوار تأثیر گذار خواهد بود... هدف تولید گندم در پنج سال آینده 5،9 میلیون تن است. علاوه بر این 110000 هکتار زمین آبی و للمی تحت کشت گندم در پنج سال آینده قرار خواهد گرفت. افزایش فی واحد تولیدات از 2،45 میلیون به 3،1 میلیون تن فی هکتار برای زمین‌های آبی و از 1،03 میلیون تن به 1،3 میلیون تن برای زمین‌های للمی تقویت ارتباط زراعتی در 16 ولایت (تقریبی 250000 زمین آبی و للمی) مرحله اول برنامه ملی گندم 2016 - 1018) بالای کاستن ضایعات حاصلات گندم توجه خواهد داشت (دو میلیون تن سالانه) و مرحله دوم (2019 - 2021) بالای انکشاف روش‌های جدید و ارائه خدمات مؤثر توجه خواهد داشت» (پروفایل ولایت پنجشیر - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت پنجشیر - صفحه 47)

«ولایت تخار از جمله ولایات زراعتی کشور بوده که دارای 1234949 هکتار زمین زراعتی که شامل 85665 هکتار زمین آبی، 418627 هکتار زمین للمی، 3815 هکتار درختان مثمر، 530743 هکتار مراتع، 26953 هکتار جنگلات و بته‌ها و بقیه را تاجکستان‌ها، زمین‌های بایر، مناطق تحت پوشش آب و برف تشکیل می‌گردد» (پروفایل ولایت تخار - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت پروان - صفحه 10)

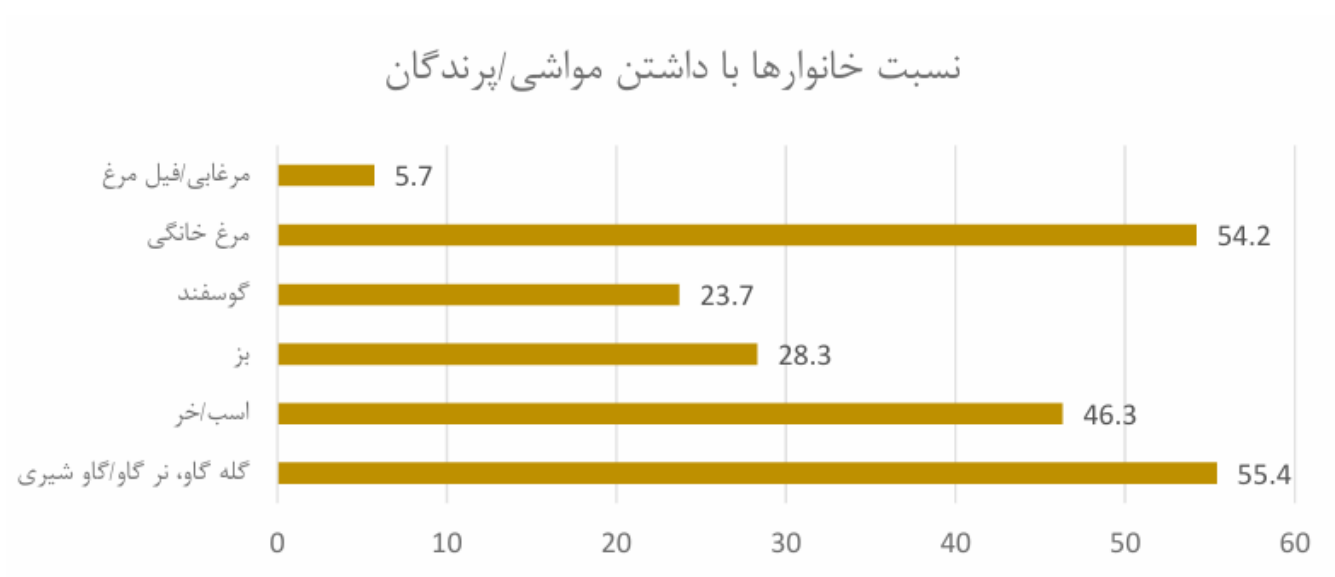
«این ولایت با داشتن 1538852 نفر نفوس بوده که 67٪ آن را نیروی بشری فعال تشکیل می‌دهد و در کل ولایت تخار یک ولایت زراعتی است که 75٪ نفوس آن مصروف فعالیت‌های زراعتی بوده و به همین لحاظ اقتصاد 60٪ مردم آن وابسته به زراعت و مالدار می‌باشد. و بیشتر از 54٪ خانوار تخار دارای زمین‌های زراعتی می‌باشد.

گراف 1 نشان دهنده فیصدی خانوارهای زمین زراعتی هستند که دلیل بر متکی بودن اقتصاد در معیشت مردم بر زراعت و مالدار می‌باشد.



گراف ۱-۲: نسبت خانوارها با داشتن زمینهای زراعتی

گراف ۲ نشان می‌دهد که بیشتر از ۵۵٪ مردم ولایت تخار در منازل خود دارای گاویشیری، گوسفند، مرغو دیگر احشام می‌باشند که لبنیات مورد نیاز خود را از این طریق بدست می‌آورند و مازاد بر مصرف خود را در بازارها به شکل عنعنوی و غیر استندرد عرضه می‌نمایند. توزیع بیش از حد مویشی در خانه های مردم از نقطه نظر احتیاجات مردم دیدگاه مثبتی می‌باشد، اما مشکلات فراوانی به همراه دارد، عدم رسیدگی و کنترل، کمبود آگاهی، معیاری نبودن محل نگه‌داری و عدم رعایت سایر شرایطی که برای نگه‌داری مویشی وجود دارد سبب شیوع امراض، کاهش سطح بهداشت و غیر اقتصادی بودن فعالیت ها گردیده است. « (همان منبع صفحه ۲۶ - تأکید از من است)



گراف ۱-۲: نسبت خانوارها با داشتن مویشی/پرندگان

«راضی زراعتی بادغیس بیش از ۸۵٪ للمی بوده که بدبختانه نسبت مشکل امنیتی طی سالهای اخیر از پروگرامهای سروی کادستری طی سالهای اخیر از پروگرامهای سروی کادستری باز مانده و قرار محاسبات انجام شده تخمینی دارای حدود ۱۹۴۷۱ هکتار زمین آبی و بیش از ۵۳۶۳۲ هکتار للمی بوده که از جمله ساحه آبی حدود ساحه ۶۵۴،۹ جریب زمین زیر پوشش باغهای پسته شخصی در آمده....

کشت و زراعت مردم این ولایت به شکل عنعنوی صورت می‌گیرد. « (پروفایل ولایت بادغیس - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت بادغیس - صفحه ۳۵)

«در حدود ۸۰٪ مردم بادغیس به زراعت و مالداري مشغول اند.» (همان منبع - صفحه ۷ - تأکید از من است)

«تزدیک به ۷۰ فیصد مردم این ولایت مصروف فعالیت‌های زراعتی اند که نیازهای اولیه زندگی خویش را از همین مدرک مرفوع می‌سازند. هر چند این ولایت دارای دشت های وسیع است؛ اما تمامی زمین آن در اثر کمبود آب کشت نمی‌شود. آب دو دریای این ولایت به حدی کم است که آب آبیاری زمین زراعتی موجود را کفایت نمی‌کند.

«زمین های زراعتی بلخ در جریان یک ثانیه به 400 متر مکعب آب نیاز دارد، اما دریاهاى جاری این ولایت تنها 30 متر مکعب آب تهیه کرده می تواند که در اثر این نارسایی آب همه ساله نزدیک 60 درصد زمین زراعتی این ولایت از کشت می ماند. در این ولایت 272000 هکتار زمین آبی و 150000 هکتار زمین للمی وجود دارد. ساحه جنگلات طبیعی ولایت بلخ 115000 هکتار زمین را احتوا می کند. که بیشتر در ولسوالی های کوهستانی این ولایت مانند کشنده، مارمل، چهارکنت و زاری موقعیت دارد هم چنان 138600 هکتار ساحه علفچرها در بلخ وجود دارد.» (پروفايل ولایت بلخ - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت بلخ - حمل 1398 - صفحه 45 - تأکید از من است)

«ولایت فراه (650) متر از سطح بحر ارتفاع داشته و حدود 4800000 هکتار زمین زراعتی دارد که از جمله 560000 هکتار آن زمین زراعتی آبیو فیصدی کم آن (در مراتع شرق فراه) به طور للمی زرع می گردد. علاوهً در موازی 62000 هکتار زمین آن نیز غله جات، سبزی جات و حبوبات زرع می شود. حدود نود (90) فیصد مردم ولایت فراه به زراعت و مالدارى اشتغال داشته و عموماً زمین های این ولایت طور یک فصله و یا به طور یک سال در میان کشت می شد.» (پروفايل ولایت فراه - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت پروان - صفحه 9 - تأکید از من است)

با کمال تأسف که در ظرف بیست سال حضور نظامی اشغال گران هیچ توجه اساسی به زراعت و آبیاری در افغانستان نگردیده، و اگر در جای هم توجه صورت گرفته بیشترین نفع آن را مالکین بزرگ گرفته اند. امروز معضل آب و زمین یکی از بزرگترین معضل ها در افغانستان می باشد در شرایط کنونی نسبت به دهه چهل و پنجاه شمسی اراضی تحت کشت زیادتیر گردیده، زیرا یک طرف به اثر جنگ و نا امنی و خشک سالی ها و قطع جنگلات، مقداری از اراضی علفچرها و جنگلات قطع شده به اراضی زیر زرع تبدیل شده است. حتی در زمان قدرت گیری احزاب جهادی اکثر علفچرها تبدیل به زمین های زراعتی شد. چند سال متواتر نرخ کرابیه (زیره سفید) به حدی بالا رفته بود که حتی اکثر علفچرها به زمین های زراعتی کرابیه تبدیل گردید.

امروز در افغانستان ظلم و ستم امپریالیستی با ظلم و ستم نیمه فئودالی در آمیخته است. به علت همین در آمیختگی است که افغانستان به شکل مستعمره - نیمه فئودالی در آمده است. بناءً انقلاب دموکراتیک نوین خواست اساسی خلق ستم دیده کشور است بنابر این برای از بین بردن این ستم باید با امپریالیزم، فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور بوروکرات به مبارزه برخاست و تا زمان درهم شکستن قهری این سیستم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین، به طور جدی و پی گیر این مبارزه را باید ادامه داد. اما باب آواکیان و دار و دسته اش مدعی اند که باید ساخت و نباید در هم شکست. حال این سوال پیش می آید که شکست قهری بورژوازی در کشورهای سرمایه داری لازمی است یا خیر؟ آیا بورژوازی بدون قهر انقلابی حاضر است که قدرت سیاسی را به پرولتاریا تسلیم کند؟ آیا برای درهم شکستن نظام نیمه فئودالی و حامیان امپریالیست شان قهر انقلابی لازم است یا خیر؟ موضع حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در این مورد بسیار صریح و روشن است. حزب معتقد است تا نظام فرتوت نیمه فئودالی به صورت قهری سرنگون نشود و تمام امتیازات امپریالیست ها در افغانستان ملغی نگردد، فکر ساختمان نوین بی هوده است. افغانستان زمانی نجات خواهد یافت که نیروهای ارتجاعی (طبقه حاکمه) قهرأ سرنگون گردند، یا بنا به قول مارکس ماشین دولتی داغان گردد، آن زمان است که می توان ساختمان نوینی را ایجاد نمود.

هر گونه طرح دیگری برای ساختمان نوین، چیزی جز هذیان نخواهد بود ساختن جامعه عاری از ستم جز با درهم شکستن قهری نیروهای ارتجاعی ممکن نیست. ایجاد جامعه سوسیالیستی بدون درهم شکستن قهری نیروهای ارتجاعی تخیلی بیش نخواهد بود. آواکیان می خواهد با کلمه زیبای کمونیزم بنیان و اساس کمونیزم را براندازد. این نقشه ها همین اکنون طراحی شده است. آواکیان و پیروانش باید بدانند که رویونیوم آن ها نیست که کمونیزم را بر اندازد، بل که کمونیزم است که رویونیوم را ریشه کن می نماید. اگر آواکیان می خواهد که به گذشته انقلابی خود بر گردد، باید مانند گذشته علیه رویونیوم و انحرافات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی مبارزه نماید. زیرا رویونیوم حامل افکار بورژوائی است و خطر جدی علیه انقلاب است.

«رویونیوم یا اپورتونیزم راست روندی است بورژوائی که به مراتب خطرناک تر از دگماتیزم است. رویونیوم ها و اپورتونیست های راست دم از مارکسیزم می زنند و حتی به "دگماتیزم" نیز حمله ور می گردند، اما هدف واقعی حمله آنان جوهر و اساس مارکسیزم است. آن ها با ماتریالیزم

دیالکتیک مبارزه می کنند و یا آن را تحریف می نمایند، علیه دیکتاتوری دموکراتیک خلق و رهبری حزب کمونیست بر می خیزند و یا سعی در تضعیف آن می نمایند....» (مائوتسه دون - سخنرانی در کنفرانس کشوری حزب کمونیست چین در باره کار تبلیغاتی 12 مارس 1957 - نقل قول های مائوتسه دون - صفحه 9)

این نقل قول مائوتسه دون به خوبی جناب چکاوک را نشانه رفته است، زیرا جناب چکاوک با رجوع به اصطلاح به مارکس، لنین و مائوتسه دون به سرمایه داری حمله می کند، اما هدف واقعی آن حمله به جوهر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم است. جناب با تحریف ماتریالیسم تاریخی علیه دیکتاتوری دموکراتیک طبقه کارگر و دهقان و علیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به مبارزه برخاسته است. او نه تنها خواهان تضعیف انقلاب و جنبش انقلابی در افغانستان است، بل که خواهان آن است تا آن را از ریشه بر اندازد.

همان طوری که در آمار و ارقام ارائه گردید، در اکثریت ولایات افغانستان بیش از نود فیصد مردم به زراعت مصروف و در بقیه به استثنای ولایت کابل بیش از 65٪ مردم مصروف زراعت اند.

«بیش تر از 70 درصد مردم حوزه آبریز پنج - آمو در سکتور زراعت اشتغال دارند که آب آب یاری یک رکن اساسی برای توسعه زراعت در این حوزه به شمار می رود. قابل یاد آوری است که ساحه قابل آبیاری در این حوزه آبریز حدود نهصد هزار هکتار زمین است که از جمله 448 هزار هکتار آن با درجات متناوب؛ یعنی به طور دو فصله، یک فصله و نوبت وار تحت آبیاری تحت آبیاری قرار می گیرند که جهت وضاحت بیشتر موضوع ساحات تحت آبیاری در حوزه فرعی مربوطه ی حوزه ی آبریز پنج - آمو در جدول 3 نشان داده شده است.»

جدول (۳) آبیاری در حوزه ی آبی پنج-آمو از طریق حوزه های فرعی آن در سال ۲۰۱۰ میلادی

شماره	حوزه ی فرعی رودخانه یی مربوطه	دو فصله آبی به هکتار	یک فصله آبی به هکتار	متناوب (طور نوبتی) به هکتار	کاریزها به هکتار	درختان میوه دار به هکتار	تاکستان ها به هکتار	ساحه مجموع آبیاری شده به هکتار
۱	پنج بالانی		۳۸۵۱	۹۶۹۹		۸۰۱		۱۴۳۵۱
۲	پنج پانی	۶۱۱۰۴	۵۶۵۵	۱۹۹۸۰		۳۶۰۵	۹۶	۹۰۴۴۰
۳	کوکچه	۱۹۸۷۱	۲۷۷۱	۴۵۴۱۸	۱۲۳۱	۵۷۳۳		۷۵۰۲۳
۴	تالقان	۴۵۸۲۰	۲۲۱۳	۳۸۸۰۸		۳۶۰۷	۱۲۴	۹۰۵۷۱
۵	کندز بالانی	۶۰۵۴	۵۲۸۹	۲۹۰۶۰		۳۷۰۲		۴۴۱۰۵
۶	کندز پانی	۴۴۰۰۸	۱۲۹۸۰	۵۶۰۷۹	۲۱۲	۲۳۷۷	۹۸	۱۱۵۷۵۴
۷	شورپه		۳۱۵۵	۱۴۷۰۴		۱۸۵		۱۸۰۴۴
	مجموع	۱۷۶۸۵۷	۳۵۹۱۴	۲۱۳۷۴۸	۱۴۴۳	۲۰۰۱۰	۳۱۸	۴۴۸۲۸۸
	فیصدی	۳۹٪	۸٪	۴۸٪	۰٪	۴٪	۰٪	۱۰۰٪

منبع: اطلس، سازمان غذا و زراعت ملل متحد (FAO)، ۲۰۱۰ میلادی.

قابل یاد آوری است که طی سال های آخر تعداد زیاد از زیر بناهای آبیاری در این حوزه آبریز از طرف وزارت انرژی و آب به شکل انجیری ساخته شده که طور نمونه می توان از ساختمان های کانال سنگ مهر بدخشان، کانال شهروان در ولایت تخار و پروژه کندوز

خان آباد در ولایت کندز را یاد آوری نمود که ساحه هشتاد و پنج هزار هکتار زمین توسط این ساختمان ها تحت آبیاری قرار گرفته است. (جدول نمبر 4)

جدول (۴) سیستم‌های آبیاری به شکل انجنیری

شماره	زیر بناها	ولایت	ساحه تحت آبیاری (به هکتار)	تأسیسات اصلی	ملاحظات
۱	کانال عمومی سنگ مهر	پدخشان	۳۰۰۰ هکتار	سرپند، کانال عمومی و تقسیم کننده‌های آن	حفظ و مراقبت توسط نهادهای محلی صورت می‌گیرد
۲	کانال عمومی شهر و آن	تخار	۴۶۰۰۰ هکتار	سرپند، کانال عمومی و تقسیم کننده‌های آن	حفظ و مراقبت توسط نهادهای محلی صورت می‌گیرد و کنترل میزان جریان آب توسط نهادهای دولتی
۳	بند آبگردان کندهز-خان آباد	کندهز	۳۶۰۰۰ هکتار	بند آبگردان، کانال‌های عمومی چپ و راست، تنظیم کننده‌ها...	حفظ و مراقبت بند آبگردان توسط دولت و کانال‌های راست و چپ توسط نهادهای مردمی صورت می‌گیرد.
مجموع			۸۵۰۰۰ هکتار		

منبع: Farve & kamal (۲۰۰۴)، و وزارت انرژی و آب.

منبع Farv & Kamal (2004)، وزارت انرژی و آب» (انجنیر سلطان محمود محمودی - مدیریت جامع منابع آبی در حوزه های آبریز افغانستان - جلد دوم - صفحه 60 - 61)

همان طوری که در جداول فوق الذکر نشان داده شده، آب یک رکن اساسی برای توسعه زراعت به شمار می رود، برای توسعه زراعت و مدیریت درست و اصولی آب، نیاز به ایجاد شورای دهقانی و کمیته های دهقانی است. از طریق این شوراها و کمیته هاست که می توان معرفت سیاسی دهقانان را بالا برد و از طریق دهقانان شوراها و کمیته های دهقانی، دهقانان را آگاه ساخت که بدون حل معضل آب و زمین به نفع دهقانان امکان رهایی شان از قید ستم فئودالی ممکن نیست.

همین فعلاً در افغانستان دو نوع بهره مالکانه وجود دارد: بهره مالکانه جنسی و بهره مالکانه پولی. اما بهره جنسی هنوز شکل مسلط را دارایی باشد. بهره مالکانه از املاک دولتی وقفی به شکل بهره پولی اخذ می گردد، اما بهره مالکانه فئودالی به شکل بهره پولی خیلی کم تر از بهره جنسی است. یا به عبارت دیگر بهره جنسی هنوز در افغانستان مسلط است. زیرا مالکان عمده، مایل اند تا بهره را به صورت جنسی اخذ نمایند تا بدین وسیله دست به معاملات محترکانه بزنند.

در گذشته هم حالت کشتمندی روی زمین ملاکین وجود داشت و هم بزرگری. اما امروز وضعیت بزرگری در افغانستان بر هم خورده و به صورت کاملاً محدود مشاهده می شود، اما آنچه وجود دارد حالت کشتمندی در افغانستان است. در گذشته کشتمند نصف محصول زمین را می گرفت، نیمی از محصول متعلق به مالک زمین بود. امروز هم در افغانستان اشغالی نیز بر همین منوال است. اما اوضاع بهره کشی از جایی به جای دیگر فرق می کند، این رقم در بعضی مناطق بالاتر در بعضی مناطق پائین تر است.

در افغانستان هر زمانی که خانواده ملاک به کمک احتیاج داشته اجاره دار، بزرگر و کشتمند برای آن‌ها مجاناً کار نموده و می نمایند. اما در شرایط کنونی فئودال نه تنها که دهقان را استثمار می کند، و در زمان نیاز از نیروی کاری وی مجاناً استفاده می کند، بل که سلاح به دوش شان نهاده به عنوان پیاده نظام هم او را مجاناً در خدمت خود گرفته است. یا به عبارت دیگر در شرایط کنونی افغانستان ملاکین بزرگ با دهقان عیناً مانند خدمتگار خانگی خود بر خورد می کند.

وجود چنین شکل عقب ماندای از بهره گیری از دهقانان انعکاسی است از ناموزونی شدید توسعه اقتصادی و تسلط و قوت روابط فئودالی در اقتصاد روستایی افغانستان.

«شرایط اقتصادی دهقانان اجاره دار عموماً بد است. بعد از آن که آن‌ها محصول شان را جمع کردند، مجبور اند که بلا فاصله بهره شان را به ملاکین ادا کنند. اما از آن‌جا که در این زمان عرضه محصولات کشاورزی در بازار بر تقاضای آن پیشی گرفته است، قیمت آن‌ها معمولاً به شدت تنزل می‌کند. چون آن‌ها نمی‌توانند که موعد بهره پرداخت شان را به ملاکین به عقب بیندازند. مجبور اند که غله شان را به هر قیمت نازل هم که شده بفروشند و از این جهت معمولاً ضررهای سنگین متحمل می‌شوند.» (مجموعه مقالات در باب بهره مالکانه در چین، صفحه 69 - بر گرفته شده از کتاب بهره مالکانه در چین قبل از انقلاب - اثر جن بودا - صفحه 55 - 56 - ترجمه ی. اسدالله عمو سلطانی)

امروز در افغانستان ما به خوبی این وضعیت را مشاهده می‌کنیم. می‌بینیم که چگونه دهقانی که زمین را اجاره گرفته اند - به خصوص املاک وقفی دولتی - در معرض ضرر قرار می‌گیرند، و به خصوص در سال‌های که خشک سالی دامن گیر شان می‌شود، آن‌ها به شدت متضرر می‌شوند. نظام ارباب رعیتی با اقتصاد وابسته سرمداری کمپرادور - بوروکرات در هم آمیخته شده است. تکیه گاه اصلی سرمایه تجاری افغانستان بورژوازی کمپرادور بوروکرات می‌باشد.

انحصار زمین با انحصار بازرار در هم آمیخته شده بسیاری از ملاکین که زمین را در انحصار خود دارند در عین حال سرمایه داران کمپرادوری هستند که بازار کالا را در قبضه خود گرفته اند. بناءً دهقانان در معرض دو ستم قرار گرفته اند. یکی ستم کهن فئودالی و دیگری ستم استعماری که بازار محترانه را در کنترل کمپرادوران قرار داده است.

هر قدر که سیستم بازار توسعه پیدا کند مهره های این ستم به هم پیچیده سست نمی‌شود، بلکه پیچ و مهرهایش محکم تر خواهد شد. جنبه اصلی این ستم مرکب، افزایش شدید در بهره است. جنبه دیگر آن فشار مرتب سرمایه ربائی و تجاری بر دهقانان است که آن‌ها را وادار می‌کند تا قسمت عمده محصولات خود به تجار و ربا خواران بفروشند.

مسایل فوق الذکر به خوبی نشان‌دهنده آنست که در شرایط کنونی افغانستان دهقانان به شدیدترین وجه مورد ستم و بهره کشی قرار دارند.

افغانستان کشوری است عقب مانده و از لحاظ ملی رنگارنگ. برای این که جناب چکاوک بتواند جامعه را تحلیل علمی بنماید باید ابتدا اسلوب تحلیل را فرا گیرد، زیرا اسلوب تحلیل، اسلوب دیالکتیکی است. یا به عبارت دیگر باید تضادهای ذاتی اشیا و پدیده ها را به صورت درست تحلیل نماید. بدون آشنائی با زندگی اجتماعی و بدون درک واقعی تضادهای مورد نظر نمی‌توان تحلیل درستی از آن‌ها به عمل آورد. کسانی که بر ذهن خود فشار وارد می‌کنند و با مسایل به طور ذهنی و یک جانه برخورد می‌کنند سقوط شان حتمی است.

«در مطالعه هر مسأله باید از ذهنی‌گری، یک جانبه‌گری و سطحی بودن بر حذر بود. ذهنی‌گری یعنی مسایل را به طور عینی مطالعه نکردن، یا به عبارت دیگر، عدم بررسی مسایل از دیدگاه ماتریالیستی.» (مائوتسه دون - منتخب آثار - جلد اول - در باره تضاد)

جناب چکاوک که تقریباً بیش از پنجاه سال است که با مردمش، فرهنگش و کشورش قطع رابطه نموده و از آن طرف ابحار به ذهن خود فشار می‌آورد تا برای انقلاب افغانستان نسخه پیچی نماید. مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها معتقد اند که تحقیق باید بر مبنای واقعیت استوار باشد و به هیچ وجه در مورد تحقیق نباید کورکورانه از دیگران تبعیت کنند. امروز جناب چکاوک به هیچ وجه به وضعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی افغانستان آشنائی ندارد، به همین منظور هم هست که به تخیل پناه برده است. و چیزهای ارائه می‌دهد که جز شرمندگی چیز دیگری برایش به ارمغان نمی‌آورد.

«یگانه راه آشنائی با اوضاع، مطالعه جامعه است، یعنی تحقیق در وضع هر طبقه اجتماعی در صحنه واقعی زندگی، اسلوب عمده شناخت اوضاع برای کسانی که مسئولیت رهبری کاری را به عهده دارند، این است که چند شهر و ده را طبق برنامه معین انتخاب کنند و موافق احکام اساسی مارکسیزم، یعنی با بکار بردن اسلوب تحلیل طبقاتی، به یک رشته تحقیقات منظم و همه جانبه دست زنند.» (مائوتسه دون - پیش‌گفتار و پس‌گفتار بر تحقیقات روستائی - مارس و

آوریل 1941 - آثار منتخب جلد سوم)

هر گاه سر تا پای سند جناب چکاوک را با دقت مطالعه نمائید، در گفتار وی حتی اثری هم از تجزیه و تحلیل وضعیت طبقاتی و مسأله ملی در افغانستان در لحظه تاریخی فعلی و این که افغانستان در چه مرحله تاریخی - اقتصادی قرار دارد و دارای چه خصوصیاتی است، نمی‌یابید. زیرا که جناب چکاوک در حدود پنجاه سال است که بیرون از افغانستان به آن طرف ابحار زندگی را سپری می‌کند و

از مناسبات تولیدی افغانستان خبری ندارد. آن چه که او در رابطه با افغانستان صحبت می‌کند همه تخیلی و پا در هوا است. روی همین علت است که مازنظام اقتصادی - اجتماعی مستعمره - نیمه فئودالی در افغانستان حرف می‌زنیم، اما جناب چکاوک این را قبول ندارد. و یکی از دلایلش در رد انقلاب دموکراتیک نوین و جنگ خلق این است: «نخست، از نگاه فیزیکی، امپریالیسمی در افغانستان وجود ندارد که مردم را در برابرش بسیج کنیم و "جنگ خلق" راه بیاندازیم.» ما در این رابطه در قسمت دوم همین نوشته صحبت نمودیم نیاز به بحث مفصل ندارد و فقط باید این نکته را بیان نمود که جناب چکاوک نه تنها وضعیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان را درک نکرده، بل که تاریخ افغانستان را هم دقیق مطالعه نکرده است. اگر او به تاریخ افغانستان دسترسی می‌داشت، می‌دانست که افغانستان 80 سال تحت اشغال امپریالیسم انگلیس بود. در این فقط فقط پنج سال امپریالیسم انگلیس در افغانستان حضور نظامی داشت و مدت 75 «از نگاه فیزیکی در افغانستان» حضور نداشت، و افغانستان را طبق معاهدات خائنانه تحمیلی اداره نمود. کاری که امروز امپریالیسم امریکا در افغانستان انجام می‌دهد.

کسانی که تا حدودی به مناسبات تولیدی افغانستان آگاهی داشته باشد به خوبی می‌داند که در افغانستان مستعمره - نیمه فئودالی شیوه تولید سرمایه‌داری به عنوان شیوه تولید غیر مسلط وجود دارد که در ترکیب با شیوه تولید مسلط فئودالی و در نتیجه ایجاد تغییرات معینی در آن، یک‌جا با هم نظام اقتصادی - اجتماعی مستعمره - نیمه فئودالی را تشکیل داده اند. این بحث را در قسمت اصلاحات ارضی بیشتر خواهیم شگافت.

آمار و ارقامی که فوقاً ارائه گردید، نشان دهنده آنست که جناب چکاوک چقدر ذهنی گرا است و اصلاً با واقعیت اجتماعی افغانستان هیچ آشنائی ندارد. با این همه او در آغاز لشکر کشی خود علیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با جسارت خنده آوری ادعا می‌کند که برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در کشور قابل اجرا نیست.

ما هم در جواب می‌گوئیم که بدیهی است که جناب چکاوک تصمیم گرفته است در "نقد خود" مجموعه از اشتباهات مربوط به منطق تدوین نماید که فقط به درد تکالیف درسی دبستان‌ها هم نمی‌خورد. زیرا قلم فرسائی جناب چکاوک سراپا بی معنا و در حقیقت مسخره طرح تاریخی مشخص مسأله است.

اگر برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را به شیوه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی مورد تفسیر قرار دهیم، نه به شیوه کودکانه، آن گاه پی بردن به این نکته آسان خواهد بود که این برنامه در شرایط کشوری تحریر گردیده که از لحاظ اقتصادی عقب نگه داشته شده و از لحاظ ملی رنگارنگ است، لذا حل مسأله ملی در افغانستان مربوط به حل مسأله آب و زمین است، نه چیز دیگر.

هر گاه جناب چکاوک در این مسأله تعمق می نمود برایش مسلم می‌شد که حل مسأله ملی در افغانستان جز از طریق انقلاب دموکراتیک نوین میسر نخواهد بود. اگر جناب چکاوک در این نکات بدیهی تعمق می‌کرد، بی آن که رنج خاصی بر خود هموار سازد، می‌دید چه سخنان بی معنایی گفته است. او برای متهم نمودن ما به حروف پوچ و میان تهی متکی شده که گویا دوران انقلاب دموکراتیک نوین سپری شده و افغانستان نه یک کشور مستعمره - نیمه فئودال است، بلکه کشوری است که سرمایه داری در آن به نقطه نضج خود رسیده و شرایط برای "انقلاب کمونیستی" آماده است! چه برهان خردمندانه‌ای!

مقایسه تکامل سیاسی و اقتصادی کشورهای مختلف و هم چنین مقایسه برنامه‌های مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی آن‌ها با یک‌دیگر از نظر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم حائز نهایت اهمیت است. زیرا نه در طبیعت عمومی سرمایه داری و دولت‌های معاصر شکی وجود دارد و نه در قانون تکامل آن‌ها. چنین مقایسه باید با خبرگی انجام شود، چیزی که جناب چکاوک ندارد همین خبرگی است. او فکر می‌کند که در دوران امپریالیسم کشورهای تحت سلطه هم می‌توانند مانند دوران سابق دوران تکاملی خود را به پیماید و به کشور سرمایه داری ارتقاء نمایند! بر اساس همین ایده میان تهی است که دوران انقلاب دموکراتیک نوین را یک سره خاتمه یافته تلقی می‌کند. اعتقاد او این است که در شرایط کنونی کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودال دیگر موجودیت خود را از دست داده است.

عدم درک این مطلب که در دوران امپریالیزم، بورژوازی دیگر برای نابودی فئودالیزم مبارزه نمی‌کند، بل که او را استحاله نموده و در قدرت سیاسی با بورژوازی کمپرادور شریک سازد. براساس همین مطلب است که لنین با وضوح بیان می‌کند که «نفع بورژوازی در اینست که برضد پرولتاریا، به بعضی از بقایای کهن اتکاء نماید.» (لنین - دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک - صفحه 50)

تمام کنه مطلب در این اختلاف است، نادیده گرفتن این اختلاف است که سند جناب چکاوک را به مشتی کلمات پوچ و بی معنا تبدیل می‌کند.

انقلاب بورژوا دموکراتیک تیپ کهنه در قسمت اروپا از سال 1789 شروع و تا سال 1871 را در بر می‌گیرد، در همین دوره است که جنبش های ملی دموکراتیک تحت رهبری بورژوازی شکل می‌گیرد و در پایان همین دوره در شرق اروپا به دولت بورژوازی بدل می‌شود. زمانی گفته می‌شود که انقلاب بورژوا دموکراتیک تیپ کهن سپری شده است به این معنا است که این انقلاب صورت گرفته و پایان پذیرفته است. و بورژوازی دیگر با فئودالیزم به خاطر سرنگونی اش مبارزه نمی‌کند بلکه به خاطره استحاله نمودن وی با او مبارزه می‌کند. و رهبری انقلاب بورژوا دموکراتیک در دوران امپریالیزم بدوش پرولتاریا افتاده است. جناب چکاوک روی کدام دلیل می‌گوید که دوران انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان سپری گردیده است. در کشوری که هنوز نصف نفوس جامعه (زنان) از حقوق خود محروم است. در کشوری که سرائیدن شعرهای عاشقانه گناه است. در کشوری که آزادی بیان قطع است چه رسد به آزادی عقیده و در کشوری که انتقاد از رهبر ممنوع است و انتقاد جرم محسوب می‌شود. در کشوری که همه امور بر مبنای اصول دینی رهبری می‌گردد و تمام معیارها بر اساس شریعت سنجیده می‌شود، صحبت از سپری شدن انقلاب دموکراتیک نوین حرفی است بی‌معنا، مبتذل و نابخردانه.

در آسیا انقلاب بورژوا دموکراتیک تیپ کهن در سال 1905 آغاز می‌گردد، انقلاب روسیه، ایران، چین، ترکیه و جنگ‌ها در کشورهای بالکان نمونه تیپیک این حوادث است. لنین در سال 1913 با صراحت اعلان نمود که :

«اروپای متمدن و پیشرو با تکنیک پیش رو درخشانش، با فرهنگ غنی و همه جانبه و با شروطش آن لحظه تاریخی فرا رسیده که در آن بورژوازی فرمانروا، از خوف پرولتاریا که بطور روز افزونی در حال رشد و استحکام است، از کلیه نظامات عقب مانده، زوال یابنده و قرون وسطایی پشتیبانی می‌نماید، بورژوازی در حال زوال برای حفظ بردگی مزدوری که در حال تزلزل است با تمام نیروهای زوال یافته و زوال یابنده متحد می‌گردد.» (مجموعه آثار لنین - "اروپای عقب مانده و آسیای پیشرو" - ترجمه: محمد پور هرمان - جلد دوم - صفحه 994 - تأکیدات از من است)

بعد از سال های 1928 مائوتسه دون به صراحت اعلان نمود که بعد از جنگ جهانی اول و انقلاب 1917 اکتبر در روسیه بورژوازی در آسیا نیز فاسد گردیده و دیگر نمی‌تواند نقش انقلابی در انقلاب بورژوا دموکراتیک بازی نماید و انقلاب بورژوا دموکراتیک را رهبری کند. لذا این مسئولیت به دوش پرولتاریا افتاده است .

فقط نابینایان و یا کسانی که عمداً در خدمت بورژوازی انحصاری در آمده اند، ممکن است، در این زنجیر حوادث بیداری یک سلسله از جنبش های بورژوا دموکراتیک با دوره های متفاوتی که پشت سر گذاشته شده نبینند. فقط بر همین دلیل و فقط به همین دلیل است که افغانستان در شرایط کنونی و تمامی کشورهای تحت سلطه در حال گذار این دوره است. بناءً طرح و گنجانیدن انقلاب دموکراتیک نوین در برنامه و اساسنامه حزب کمونیست(مائوئیست)افغانستان به عنوان برنامه حد اقل لازم و ضروری است.

جناب چکاوک با حرارت خاصی بیان می‌دارد که انقلاب دموکراتیک نوین که برنامه حزب کمونیست(مائوئیست)افغانستان روی آن تأکید می‌ورزد، به هیچ وجه جنبه "عملی" ندارد. جناب چکاوک به قدری از این برهان خود مشعوف است که چند بار این گفته خود را تکرار نموده است. او می‌نویسد: «پس باید برای انقلابیون از همان آغاز روشن باشد، که پیشبرد انقلاب دموکراتیک و انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان شدنی نیست، نوع انقلاب باید کمونیستی باشد.»

بگذار این عملی نباشد، اما در عمل مطمئن تر از هر چیز دیگر راه حل های ممکنه را برای پرولتاریا و دهقانان تضمین می‌کند، برای پرولتاریا فقط این تضمینات لازم است.

بگذار اپورتونیست ها بگویند که انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان "شدنی نیست" یا به عبارت دیگر جنبه "عملی" ندارد. ولی با صراحت باید گفت که انقلاب دموکراتیک نوین یگانه تضمین برای رسیدن به سوسیالیسم و از بین بردن ستم در افغانستان است.

بگذار که ایدئولوگ های بورژوازی ترویج انقلاب دموکراتیک نوین را غیر "عملی" بدانند، اما در عمل، این ترویج و فقط این ترویج است که زمینه انقلاب دموکراتیک نوین را مهیا می سازد و رفاه و صلح را برای تمامی اقشار انقلابی و تحت ستم و دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان به رهبری طبقه کارگر را تأمین می نماید.

در چنین شرایطی آیا یک تخیل پوچ نخواهد بود که طبقات فئودال - دهقان، بورژوا و کارگر را یک سره نادیده گرفت و منکر موجودیت عینی شان گردید؟ برای جناب چکاوک این کار خیلی ساده است، او ابائی از انکار طبقات ندارد، وقتی او اشغال افغانستان انکار نماید، انکار موجودیت عینی طبقات فئودال - دهقان، بورژوازی و کارگر کار آسانی است.

حال این سوال را باید از جناب چکاو نمود: در صورتی که «شهرهای تهی از کارخانه و کارگر است» پس با اتکا به کدام طبقه شما «انقلاب کمونیستی» را در افغانستان مطرح می کنید؟ این دیگر نابخردی و ابتذال خواهد بود که «انقلاب کمونیستی» بدون موجودیت طبقه کارگر مطرح شود.

این شعار جناب چکاوک چکیده نوشته کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی امریکا تحت عنوان «کمونیسم علمی، علمی جامع تر از مارکس تا مائو است»، می باشد. رویزیونیست های در این "نوشته" اوضاع عمومی کشور های تحت سلطه را بصورت عموم این گونه توصیف می کنند:

«در اثر گلوبالیزیشن ساخت اجتماعی کشور های تحت سلطه جهان نظر به زمان کمونیست های چین به مراتب تغییر کرده است. ترکیب و صف آرائی طبقات در کل متفاوت از آن است که در دوران مبارزات کمونیست های چین بود.»

دراین جا دو دلیل بسیار مشخص برای اثبات این فرمولبندی ذکر می گردد :

1- از بین رفتن بورژوازی ملی و تبدیل شدن آن در کل به بورژوازی بوروکرات متحد امپریالیسم.

2- از بین رفتن طبقه دهقان و سر بر آوردن یک طبقه جدید زاغه نشین در اطراف شهرها که نه کارگر است و نه دهقان.

"در این نوشته" گفته نمی شود که از بین رفتن طبقه دهقان به مفهوم از بین رفتن طبقه فیودال هست. از لحاظ علمی همین طور است که فئودال بدون دهقان نمی تواند موجودیت داشته باشد. اما چکاوک صریح تر از پیشوایش آن را بیان می کند و می گوید که «روستاها تهی از فئودال و دهقان است»

طبق ادعای نوشته کمیته مرکزی حزب کمونیست امریکا، زمانی که نه طبقه دهقانی در کار باشد و نه بورژوازی ملی، جامعه باید به یک جامعه سرمایه داری تبدیل شده به دو طبقه سرمایه دار و کارگر که طبقات اصلی جامعه را تشکیل دهند، باشد. اما "نوشته" این گونه به موضوع نمی بیند و چون طبقه تحت استثمار اصلی را نه کارگر می داند و نه دهقان، طبقه استثمارگر اصلی را هم باید نه فیودال بداند و نه سرمایه دار، بلکه طبقه جدیدی به حساب آورد. اما جناب چکاوک این مطلب را واضح تر بیان نموده است. او با صراحت بیان نموده که «شهرها تهی از کارخانه و کارگر» است.

طبق ادعای رویزیونیست های "سنتز نوین" و به خصوص جناب چکاوک، طبیعی است که نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جوامع کشورهای تحت سلطه نباید نظام اقتصادی - اجتماعی نیمه فیودال - نیمه مستعمره یا مستعمره باشد و نه هم نظام سرمایه داری وابسته - نیمه مستعمراتی و یا سرمایه داری وابسته - مستعمراتی، بلکه نظام اقتصادی - اجتماعی نامعلوم می باشد. در چنین جامعه نامعلومی جناب چکاوک می خواهد «انقلاب کمونیستی» نماید؟! این گونه تحلیل مغشوش و درهم و برهم ایدیولوژیک - سیاسی به هیچ چیزی جز یاهو سرایی بی پایه نمی ماند. ببینیم اوضاع در کشور های تحت سلطه نسبت به زمان مائوتسه دون تا چه حدی فرق نموده است؟ رفیق ضیاء در جواب رویزیونیست های کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی امریکا، این تغییرات را این گونه بیان نموده است:

«... مهم ترین تغییر و تحول در کشورهای تحت سلطه این است که تقریباً نصف نفوس این کشور ها دیگر نه تحت نظام اقتصادی - اجتماعی نیمه

فیودال - نیمه مستعمره یا مستعمره و یا نظام انقلابی بلکه تحت نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری وابسته - نیمه مستعمره یا مستعمره بسر می‌برند.

در آن زمان چین دارای نظام سوسیالیستی بود و نظام های کوریای شمالی ، ویتنام و کیوبا نیز روی هم‌رفته انقلابی دانسته می‌شدند. در بقیه کشور های تحت سلطه تقریباً در مجموع نظام نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی یا مستعمراتی حاکم بود. اکنون در کشور هایی مثل چین ، کوریای شمالی ، ویتنام ، کیوبا ، سه کشور قفقاز و پنج کشور آسیای میانه (این کشور ها بعد از فروپاشی شوروی سوسیال امپریالیستی حیثیت جزئی از یک کشور سوسیال امپریالیستی را از دست داده و به کشور های تحت سلطه مبدل شدند) و هم چنان در کشور هایی مثل کوریای جنوبی ، تایوان ، میکاو ، مالیزیا ، سنگاپور ، دوی، افریقای جنوبی و احتمالاً دو سه کشور در امریکای لاتین، دیگر نظام اقتصادی - اجتماعی مسلط نظام سرمایه داری وابسته - نیمه مستعمراتی یا مستعمراتی است .

در کشور های ردیف اول بطور عموم به نظر نمی رسد که دیگر طبقه فیودال به عنوان یک طبقه اجتماعی استثمارگر وجود داشته باشد ، ولی فرهنگ فیودالی و مناسبات اجتماعی فیودالی به درجات مختلفی در این کشور ها احیاء شده و در خدمت بورژوازی وابسته قرار دارد.

در کشور های ردیف دوم هنوز به درجات مختلفی ، طبقه فیودال وجود دارد ولی دیگر طبقه استثمارگر مسلط نیست. مسلماً وظایف ملی - دموکراتیک انقلاب درین کشورها کماکان مطرح است .

در کشورهای ردیف اول این وظایف متوجه امپریالیسم و سرمایه داری وابسته و بقایای مناسبات اجتماعی و فرهنگ نیمه فیودالی و در کشور های ردیف دوم متوجه امپریالیسم ، سرمایه داری وابسته و بقایای مناسبات تولید نیمه فیودالی است . اینکه انقلاب دموکراتیک نوین کماکان به مثابه مرحله اول انقلاب درین کشور ها مطرح است یا اینکه انقلاب در آنها راساً سوسیالیستی است و وظایف ملی - دموکراتیک انقلاب در متن انقلاب سوسیالیستی مورد اجرا قرار می‌گیرد ، نمی‌توان فرمولبندی واحدی در مورد تمامی این کشورها به عمل آورد . در هر حال نیروی عمده انقلاب در این کشور ها طبقه کارگر است و نه طبقه دهقان و انقلاب ارضی دیگر محور وظایف ملی - دموکراتیک انقلاب شمرده نمی‌شود . هم چنان دیگر در این کشور ها نمی‌توان از طبقه سرمایه دار ملی به عنوان یک طبقه اجتماعی جدا از طبقه سرمایه دار وابسته نام برد . در این کشور ها بورژوازی بزرگ، بورژوازی متوسط و بورژوازی کوچک ، همه بخش‌های مختلف یک طبقه اجتماعی واحد را تشکیل می‌دهند که تضاد هایی بین شان وجود دارد ولی وحدت شان در یک طبقه اجتماعی واحد استثمارگر وابسته به امپریالیسم جنبه اصلی هویت شان را تشکیل می‌دهد.

در نیمه دیگر کشور های تحت سلطه یعنی فلیپین ، اندونیزیا ، کمبودیا ، لاوس ، تایلند ، برما ، کل کشور های شبه قاره هند ، افغانستان ، کل کشور های خاور میانه - به استثنای یکی دو مورد - ، اکثریت قریب به اتفاق کشورهای افریقائی و اکثریت عظیم کشورهای امریکای لاتین ، احتمالاً به استثنای دو سه مورد - ، هنوز نظام اقتصادی - اجتماعی مسلط را نظام نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی یا مستعمراتی تشکیل می‌دهد.

نفوذ مناسبات سرمایه داری کمپرادور بیروکرات در همه این کشور ها یک سان نیست و درجات موجودیت و گسترش آن مختلف است ، ولی در هر حال هنوز مناسبات تولیدی مسلط بر جوامع این کشورها را تشکیل نمی‌دهد . در بعضی از این کشورها این مناسبات نسبتاً ضعیف است ولی در بعضی دیگری از آن‌ها نسبتاً نیرومند و گسترده است و احتمال این که طی مدت زمانی نسبتاً کوتاه و یا میان مدت به مناسبات مسلط مبدل گردد وجود دارد . در هر حال در این کشورها کماکان انقلاب دموکراتیک نوین به عنوان مرحله اول انقلاب مطرح است و بطور عموم طبقه دهقان، نیروی عمده انقلاب شمرده می‌شود. در ین کشورها علیرغم این که بورژوازی متوسط و کوچک به سختی تضعیف شده و دیگر یک نیروی اجتماعی ناتوان محسوب می‌گردد، ولی وجود دارد و تبارزات اجتماعی و سیاسی ملی اش را به درجات و سطوح مختلف - یا به صورت مستقل و یا در درون حرکت‌های اجتماعی دیگر - نشان می‌دهد.

اما در مورد طبقه جدید زاغه نشین در اطراف شهر ها : پدیده زاغه نشینی در اطراف شهرها در کشور های تحت سلطه و یا حد اقل در تعدادی از آن‌ها واقعاً وجود دارد ، اما به طور عموم در حدی نیست که یک طبقه اجتماعی جدید را - که نه کارگر است و نه دهقان - به وجود آورده باشد . زاغه نشین ها یا خصلت های روستائی - دهقانی از خود بروز می‌دهند و یا بخشی از اقشار شهری نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی فقیر شهری به حساب می‌آیند. مورد اول را در کشورهای نیمه فیودال و مورد دوم را در کشورهای سرمایه داری وابسته بیش‌تر می‌توان مشاهده کرد . درین جا به

طور مثال وضعیت افغانستان و چین را مورد توجه قرار می‌دهیم:

در افغانستان قشر زاغه نشین از چند سال به این طرف در اطراف شهرهایی مثل کابل، مزار، هرات، جلال آباد، قندهار و قندوز به وجود آمده است، ولی در حدی نیست که یک طبقه اجتماعی مستقل از طبقه کارگر، دهقان و سائر طبقات اجتماعی را تشکیل دهد. اکثریت این زاغه نشین ها روستائینی اند که یا راساً از روستاهای شان کنده شده اند و یا بعد از برگشت از مهاجرت به روستاهای اصلی شان نرفته اند. این زاغه نشین ها مناسبات اجتماعی روستائی را به محلات مورد سکونت شان در اطراف شهرها انتقال داده اند، آن چنان که به وضوح سلطه مناسبات اجتماعی نیمه فیودالی را در محلات شان می‌توان مشاهده کرد. البته از لحاظ مناسبات تولیدی موجود، بخشی از این زاغه نشین ها را نیمه پرولتاریا تشکیل می‌دهد و بخشی را هم خرده بورژوازی فقیر اطراف شهرها.

در هر حال پیدایش این قشر به مفهوم این نیست که طبقه دهقان دیگر به عنوان یک طبقه اجتماعی از بین رفته است. در واقع وضعیت افغانستان به گونه ای است که طی چند سال اخیر هم نفوس روستاها رو به گسترش بوده است و هم نفوس اطراف شهرها. احصائیه‌های تقریبی رسمی حاکی است که هفتاد فیصد نفوس افغانستان در روستاها و سی فیصد آن در شهرها زندگی می‌کنند و محصولات زراعتی دو سوم عائد ناخالص ملی کشور را تشکیل می‌دهد. این در حالی است که اکثریت شهرهای افغانستان، در واقع به مفهوم مدرن کلمه، نمی‌توانند شهر محسوب گردند و بخش مهمی از یک سوم باقیمانده عاید ناخالص ملی را هم پول‌های ارسالی کارگران قانونی و غیر قانونی در خارج از افغانستان تشکیل می‌دهد.

به طور خلاصه درین جا مناسبات نیمه فیودالی حاکم است و پیدایش قشر جدید زاغه نشین در اطراف شهرها نه تنها تغییر اساسی در وضعیت به وجود نیاورده است، بلکه تغییر جدی و مهمی نیز نتوانسته است به وجود بیاورد. در هر حال تغییر ایجاد شده درین مورد سزاوار دقت است و اهمیت تاکتیکی معینی را دارا است.

در چین گفته می‌شود که طی سال‌های اخیر در حدود دو صد میلیون نفر روستاها را ترک کرده اند و به اطراف شهرها هجوم آورده اند. اما در آن جا وضعیت نسبت به افغانستان فرق می‌کند. در چین دیگر نیمه فیودالیزم بر روستاها و مناطق روستایی کشور و به طریق اولی بر سراسر کشور مسلط نیست، بل که آن چه مسلط است مناسبات تولیدی سرمایه داری وابسته است که هم بر شهرها حاکمیت دارد و هم بر روستاها. بی‌جا شدگان روستایی مسکن گزین در اطراف شهرها بعد از کنده شدن از مناطق مسکونی روستایی شان، بطور عموم به پرولتاریا و نیمه پرولتاریای اطراف شهرها تبدیل شده اند. در هر حال این‌ها به طور عموم نیروی ذخیره کارگری محسوب می‌گردند و نه طبقه ای که نه کارگر باشد و نه دهقان.

یقیناً وضعیت در کشورها و مناطق مختلف کشورهای تحت سلطه یک سان نیست، ولی در هر حال پیدایش یک طبقه جدید اجتماعی که نه عمدتاً کارگر باشد و نه دهقان یعنی نه به مناسبات تولیدی سرمایه داری وصل باشد و نه به مناسبات تولیدی نیمه فیودالی، واقعیت ندارد. ما هنوز مناسبات تولیدی‌ای را نمی‌شناسیم که از مناسبات تولیدی نیمه فیودالی گذشته باشد ولی در عین حال مناسبات تولیدی سرمایه داری نیز محسوب نگردد»

بناءً تاریخ هم چنین مناسباتی را نشان نمی‌دهد، مناسباتی که از نیمه فئودالی گذر نموده و در عین حال مناسبات سرمایه داری هم محسوب نگردد. بحث جناب چکاوک با دنباله روی از رویزونیست‌های "سنتز نوین" بیان کننده این مطلب است که جامعه افغانستان از مراحل فئودالی و نیمه فئودالی عبور نموده، اما دارای مناسبات سرمایه داری هم نیست. کسی که زحمت تحقیق را به خود ندهید و به خواهد جویده دیگران را نشخوار کند به خواهب نخواهی فقر دانش خود را به دست خود امضاء می‌نماید. بحث مستعمره - نیمه فئودالی افغانستان را در قسمت اصلاحات ارضی بیش‌تر خواهیم شگافت.

ادامه دارد

27 سنبله 1404 خورشیدی

18 سپتامبر 2025 میلادی